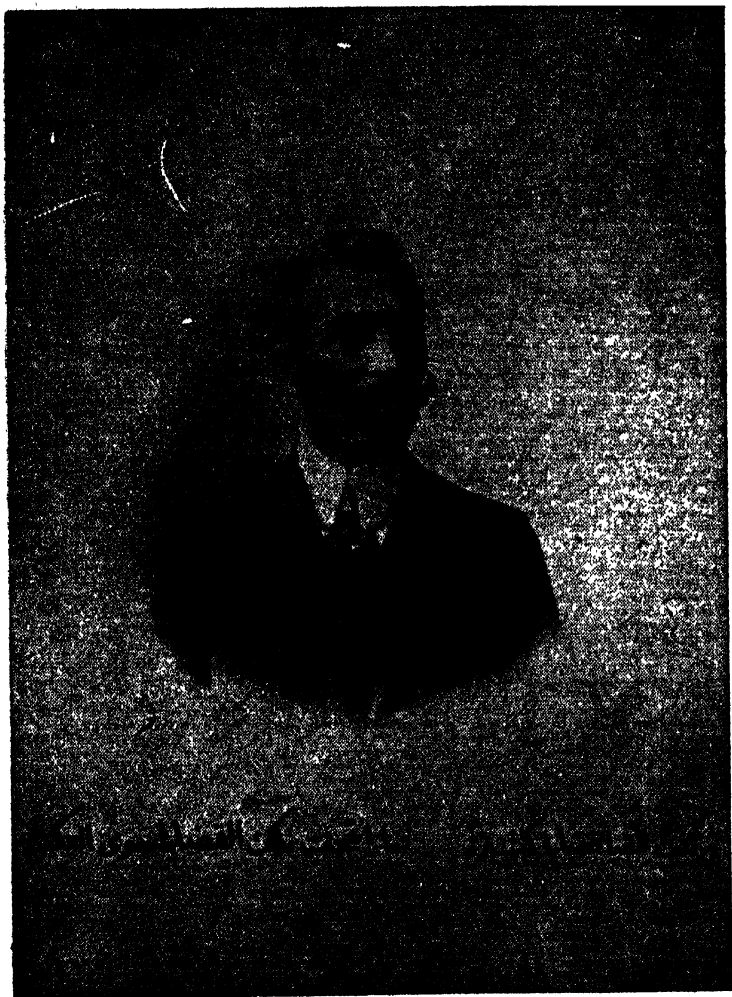


# عَلَامَةُ قَرْوِينِي

مشمول بر خطابه‌ها و مقالات که بمناسبت  
فوت استاد فقید علامه محمد بن عبدالوهاب  
قزوینی ایراد و منتشر شده است





عکس مرحوم علامه قزوینی که از طرف آن فقید بشادروان آقای محمد علی فروغی  
اهداء شد . بیت شعر زیر عکس بخط علامه فقید است



# آغاز

## از شمار دو چشم بگتن گم و ز شمار خرد هزاران بیش

علامه شهیر و ادیب بینظیر محمد ابن عبدالوهاب بن عبدالعلی قزوینی در ساعت ۱۰ شب شنبه ۲۹ رجب ۱۳۲۸ هجری با ۷۰ خرداد ۱۳۲۸ شمسی هجری در ۷۴ سالگی در تهران خیابان فروردین کوچه دانش زندگانی سراسر افتخار خود را بیابان رسانیده برای جاودانی شتافت وزارت فرهنگ و فرهنگستان ایران و دانشگاه برای تبجیل مقام علم و ادب و تجلیل شخصیت معنوی علامه فقید در روز سه شنبه هفدهم خرداد ماه مجلس تذکار برقرار نموده از طرف بسیاری از رجال و استادان و دانشمندان و دوستان فقید اظهار احساساتی شده اشعار و نطقها و خطابه ها ایراد و همچنین مجالس تذکر در اغلب از نقاط کشور برقرار شد و مقالات متعددی درجراید که حاکی از سپاس و قدرشناسی و شرح زندگانی علامه فقید بود درج گردید وزارت فرهنگ فرض دانست مجموعه ای بیاد بود وفات مأسوف علیه میرزا محمد خان قزوینی در دو بخش تنظیم نماید .

بخش اول - خطابه ها و نطق ها و اشعاری که در مجالس رسمی سوگواری منعقد در دبیرستان نور بخش ایراد شده است .

بخش دوم - مقالات و اشعاری که برای سپاس و قدرشناسی و شرح زندگانی فقید در روزنامه ها و مجلات انتشار یافته است .

اینک مجموعه مذکور حاضر و برای ضبط در تاریخ، چاپ و بارباب علم و ادب اهداء میگردد . گرچه قزوینی از میان ما رفت ولی نام او بیوسه جاوید و پایدار خواهد بود .

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی  
در سینه های مردم عارف مزار ماست



# بخش اول

خطابه ها و نطق ها و اشعاریکه  
در مجلس رسمی سوگواری منعقد  
در دبیرستان نور بخش ایراد شده است

## تشییع جنازه مرحوم قزوینی

با احترام در گذشت علامه شیخ محمدخان قزوینی روز ۸ خرداد تمام دانشکده‌های تابع دانشگاه تهران تعطیل بود و تمام آقایان استادان و دانشجویان و جمع کثیری از رجال و معاریف برای شرکت در مراسم تشییع جنازه آن مرحوم در مسجد سپهسالار گرد آمده بودند.

در ساعت ۵ صبح پس از نطق هائیکه درباب مقام شامخ علمی فقید سعید ایراد شد دسته گل‌های بیشماری که از طرف دانشگاه وزارت - فرهنگ - فارغ‌التحصیلان دانشگاه - رجال و دانشمندان و محترمین فرستاده شده بود پیشاپیش جنازه حرکت داده شد بعد در میان حزن و اندوه فراوان حاضرین جنازه مرحوم قزوینی بوسیله دوستان آن مرحوم و دانشجویان با دوش تا میدان سرچشمه حمل گشت و از آنجا جنازه در انومبیل مخصوصی که بادسته‌های بیشمار گل تزئین گردیده بود نهاده شد و مشایعین در انومبیل‌های خود قرار گرفته و جنازه بحضرت عبدالعظیم منتقل گردید و پس از آنکه در حرم طواف داده شد در میان ابرار تأثر شدید مشایعین و حاضرین در آرامگاه ابدی ابوالفتح رازی مدفون گشت. سپس از طرف دو تن از حاضرین در باره فضائل علمی مرحوم قزوینی سخنانی ایراد شد و مشایعین پس از آنکه کتابخانه آستانه حضرت عبدالعظیم را باز دید کردند در حدود ساعت ۱۱ بتهران مراجعت نمودند.

### مجلس از فوت

## مرحوم محمد قزوینی ابرار تأسف میکنند

ساعت نه و پانزده دقیقه بامداد دهم خرداد جلسه علنی مجلس شورای ملی بریاست آقای سردار فاخر حکمت تشکیل و صورت جلسه قبل قرائت و تصویب شد. آقایان سزاوار - دکتر معظمی - یمن اسفندیاری و اردلان بعنوان نطق قبل از دستور بیاناتی ایراد کردند.

و نیز مجلس شورای ملی از فوت مرحوم آقای محمد قزوینی دانشمند شهیر ابرار تأسف کرد.



خطابه جناب آقای سمعی رئیس  
فرهنگستان ایران که در ماتم قید  
بزرگ علامه قزوینی القاء نمودند

مرگ استاد بزرگ محمد قزوینی نه تنها دل‌های دوستان و ارادتمندان وی را دردناک و جریحه دار ساخته است بل این فاجعه بزرگ برای عالم فرهنگ و جامعه فرهنگیان يك ضایعه جبران ناپذیر بوده و درارکان علم و معرفت تزلزلی عظیم انداخته و بهمین سبب است که تمام جوامع علمی و مؤسسات فرهنگی در این سوگواری هم آهنگ گردیده و امروز این مجلس تذکر از طرف وزارت فرهنگ و دانشکاه تهران و فرهنگستان ایران در اینجا برپا شده است .

مرحوم علامه قزوینی يك مرد دانشمند بتمام معنی بود و علاقه و دلبستگی او بدانش و فرهنگ بحد عشق رسیده بود همه عمر خود را تا آخرین نفس صرف کارهای علمی کرد و يك دقیقه از اوقات عزیز را در مطالعه و تفحص و تحقیق در کتب علمی و ادبی فرونگذاشت و يك لحظه از احیای آثار بزرگان و ترویج و تعمیم مآثر و اشاعه اصول فرهنگی باز ننشست .

ما اگر ادعا کنیم که مرحوم قزوینی اگر چه بصورت از میان ما بیرون رفته است اما در عالم معنی همچنان زنده جاویداست هر آینه بمبالغه و اغراق سخن نگفته ایم زیرا این استاد بزرگ در مدت عمر خود چندان دردربای معانی غوطه و در پی دریافت گوهر حقیقت غوص و خوض میکرد که سرپای وجودش مظهر کامل و آینه تمام-نمای علم و معرفت بل عین علم و معرفت شده بود و البته علم و معرفت هرگز نمرده و نخواهد مرد . و اگر این دانشمند بزرگوار از این سرای عاریت رخت بر بست و در عالم جاودانی جای گرفت از آن بود که ظرفیت این دنیای کوچک و ناپایدار گنجایش روح با عظمت وی را نداشت .

زان ننگجید در جهان سترگ که جهان خرد بود و مرد بزرگ

پس ما که امروز در اینجا جمع شده و از فقدان يك چنین وجود شریف و دوست دانشمند اظهار تأثر میکنیم در حقیقت نه برای مرگ اوست زیرا او خود تشنه و مشتاق مرگ بود و دردم و افسین بازبان حال بما میگفت :



خطابه جناب آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه  
در ماتم علامه فقید

در گذشت دانشمند یگانه میرزا محمد خان قزوینی همه کسانی را که او را میشناختند و کما بیش بمقام ارجمند علمی او آگاهی داشتند سخت متأثر و ملول ساخته است ولی درین عز او ماتم عمومی دانشگاه و دانشگاهیان بدلائلی که روشن است و توضیح نمیکند و بیش از دیگران خود را سهیم و شریک میدانند و ازینرو تصمیم بر این بود که مجلس تذکر جداگانه ای در دانشگاه منعقد شود ولی آقایان معظم چنین مقتضی دیدند که وزارت فرهنگ و فرهنگستان و دانشگاه متفقاً در تجلیل فقید سعید قیام و اقدام کنند. این بود که مجلس امروز تشکیل یافت و من وظیفه دار هستم بنام دانشگاه از ذوات محترمیکه باینجا تشریف آورده اند و در این سوگواری با ما شرکت میفرمایند و همچنین از کلیه مؤسسات و حوزه های فرهنگی و افراد فرهنگ دوست که بانامه و تلگراف تسلیت گفته اند سپاسگزاری کنم.

همه آقایان محترم بخوبی میدانند که خضوع و خشوع و تأثر و اندوهیکه در باره محمد قزوینی و فوت او اظهار میشود از روی کمال خلوص نیت و صفای عقیدت است و نمیتواند در زمره تعارفات و خوش آمدگوییهای عادی که در معاشرت روزانه چاشنی معمول و رائج است محسوب شود.

در باره علو مقام علمی مرحوم قزوینی اتفاق کلمه موجود است یعنی کسی نیست که او را در رشته هائیکه کار میکرد استاد مسلم نداند. او نه تنها در ایران و مشرق زمین مورد احترام همه بود بلکه در تمام مغرب - در اروپا و امریکا - نیز منکر و مخالف نداشت. مراد این است که همه کسانی که از ایرانی و غیر ایرانی با علوم ادبی و معارف اسلامی سروکار داشتند بحر حوم قزوینی معتقد بودند و رأی و نظر او را در موضوعات مربوط حجت کافی و دلیل قطعی میدانستند و با قوت قلب و اطمینان خاطر بقول آن استاد استناد میکردند. بر کسی پوشیده نیست که یک چنین مقامی در هر رشته از علوم و فنون فقط معدودی از دانشمندان درجه اول را دست میدهد. ازینرو جادارد که ما ایرانیان بوجود او ببالیم و فخر کنیم و مرگ او را ماتم بزرگ و عزای ملی بدانیم زیرا فوت او برای ایران و برای معارف اسلامی بتمام معنی کلمه و بی شائبه ذره ای

چنین نفس نهسزای چومن خوش الجانی است    روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم؛  
 پس بمیرم مرگ من در زندگی است    چون رهم زین زندگی پایندگی است  
 تأسف ما همه از این است که این شخصیت‌های بزرگ و این گوهرهای گرابها  
 یکی پس از دیگری از چنگ ما میروند و جای خرد را خالی و بلاعوض میگذارند .  
 اینک همان به که ما از این اجتماع خود در اینجا نتیجه گرفته و باقلوبی پر از  
 احساسات بر روان پاک آن استاد بزرگوار درود فرستیم و بخانواده عزیز او تسلیت  
 ک-وئیم .

و چون بعضی اساتید محترم درباره آن مرحوم بیاناتی خواهند فرمود من سخنان  
 خود را پایان میرسانم و رشته سخن را با آقایان معظم میدهم .



و تدوین کرده است در چهار مجلد است و این بخوبی میرساند چقدر این محقق بزرگ کارش مرتب بوده و میتوانسته است از کتابخانه شخصی خود بحد اکثر استفاده کند. این صفات و خصوصیات، خاصه دو صفت اخیر - روح علمی و بکار بستن طریقه علمی - محمد قزوینی را از بسیاری علماء و محققین مشرق زمین که در کارشان غالباً مسامحه و اهمال دیده میشود ممتاز میسازد و بیشک آن مرحوم این صفات را در اروپا در ضمن سالیان دراز تماس مستقیم و معاشرت و دوستی با مستشرقین و علماء و محققین درجه اول تحصیل کرده بوده است.

احتیاط و درستی و امانت فقید سعید فقط در تحقیقات علمی او دیده نمیشد بلکه زندگانی عادی و گفتار و رفتارش نیز از آن متأثر بود. من بذکر یک نمونه و مثال قناعت میکنم. هفت سال پیش برای اینکه دانشگاه تهران بتواند از این منبع فیاض بیشتر و بهتر کسب نور و معرفت کند لایحه ای تقدیم مجلس شورای ملی گردید تا بدون رعایت مقررات موجود عالیترین رتبه استادی دانشگاه تهران باو داده شود. در این موقع چند تن از دانشمندان دیگر و عدّه کثیری هم از مدعیان فضل و دانش در مجلس اقدام کردند برای اینکه خود را مشمول آن قانون قرار دهند و بدنیال محمد قزوینی وارد دانشگاه شوند. آن مرحوم که از این امر مطلع شد روزی باتفاق آقای علی تقی وزیری بوزارت فرهنگ آمد و با اصرار زیاد از من تقاضا کرد لایحه را از مجلس پس بگیرم زیرا میگفت نمیخواهم بخاطر من دستگاه دانشگاه که تازه نظم و ترتیبی پیدا کرده است مختل شود و من موجب ارتکاب این گناه شده باشم.

مراد از ذکر این واقعه این است که حضار محترم بمقام اخلاقی این مرد بزرگوار نیز توجیهی بفرمایند هر چند که در این باب و همچنین در خصوص سایر فضایل و کمالات آن مرحوم دانشمند معظم جناب آقای تقی زاده بیانات کسافی خواهند فرمود و الحق جناب ایشان که خود یکی از ستارگان قدر اول آسمان فضل و دانش هستند برای سخن گفتن درباره آن مرحوم قزوینی از هر حیث از هر کس شایسته ترند. از اینرو من سخن کوتاه میکنم و جای خود را بایشان میدهم و در خانمه این عرایض مختصر یکبار دیگر تأثر فوق العاده خودم و عموم دانشگاہیانرا از فاجعه فوت علامه فقید محمد قزوینی اعلام میدارم و بروح پرفروش آن مرحوم درود بی پایان میفرستم.

مبالغه ضایعه جبران ناپذیر است .

از میان صفات و خصوصیاتیکه مرحوم محمد قزوینی داشت و او را در عالم علم و ادب در ردیف بزرگترین محققین و متتبعین جهان قرار میداد چند صفت و خصوصیت است که باید ذکر شود . یکی علم واقعی و اطلاعات دقیق و عمیقی بود که او در پرتو حافظه و استعداد عالی خود توأم با یک عمر زحمت و کار منظم تحصیل کرده بود . دوم صحت و دقت و امانت علمی او بود که امکان نداشت تا از موضوعی اطلاع قطعی و علم نزدیک بحق یقین حاصل نکند آنرا بپذیرد و بدانشپژوهان و طالبان معرفت عرضه بدارد . سوم حس کنجکاوی و ذوق حقیقت جوئی بود که بعد اعلی در او وجود داشت کسانیکه بعلامه فقید نزدیک بودند میدانند که هر چیز تازه ای او را بشکفتی می انداخت و کنجکاویش را بر می انگیخت . با لحن مخصوص خود میگفت «عجب» و بشدت از مخاطب استیضاح میکرد و تا مطلب را نمیفهمید و اقتناع نمیشد از گوینده دست برنمیداشت یعنی با گوینده درست بمصداق این شعر معروف عمل میکرد که :

ندارد کسی ساتو ناگفته کار  
ولیکن چو گفتمی دلیلش بیار

چهارم روح علمی بود که آن دانشمند از آن بهره مند بود یعنی محمد قزوینی مانند همه علمای حقیقی و متتبعین بزرگ در ضمن تحقیق و مطالعه شخصیت خود را مورد غفلت قرار میداد و نمیکذاشت تمایلات شخصی و عقاید و آراء قبلی او در موضوع مورد مطالعه دخل و تصرف کند و حجاب واقع شود و البته غالباً بخود میگفته است :

« تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز »

عبارت دیگر امور را چنانکه واقعاً بود میدید نه چنانکه عینک شخصیت او آنها را مینمود و لو این واقع بینی منجر میشد باینکه بفهمد تمام عمر را در موضوعی در اشتباه بوده است .

این روح علمی (Esprit scientifique) که چند سال پیش من در مرحوم ذکا، الملک فروغی ستودم در مرحوم محمد قزوینی بحد کمال وجود داشت .

پنجم تقید دانشمند معظم باینکه در تحقیقات خود متد علمی (Méthode scientitifique) بکار برد . مرحوم قزوینی در سلوک بطرف حقیقت طریقه معین و روش روشنی داشت و نظم و ترتیب کامل را رعایت میکرد . اوراق یادداشت بافیشهای آن مرحوم بهزارها بالغ میشود و از قرار معلوم فهرست کتابهایش که شخصاً تنظیم

زبان فرانسه را بطور کامل فرا گرفت و باز مخصوصاً در نحو صرف فرانسه ید طولی داشت، تلمذ مرحوم ذکاء الملک و برادرش نزد او در عربی او را هم موجب کسب کمالات جدید شد و با آن خانواده رفیق صمیمی و دائمی شدند. تربیت زیر مراقبت مرحوم شمس العلماء هم که خود ادیب دانشمندی بود تأثیر عمده در تحصیلات او داشته است و این خوشبختی با سعادت عظیم حسن تصادف آشنائی او در انگلستان با علامه معروف ادوارد براون عامل عمده ترقیات علمی او بوده اند.

مرحوم براون بر حسب اتفاق باین دانشمند مستعد شرقی برخورد و چنانکه عادت و خلق جمیل او بود علاقه زیادی بقزوینی پیدا کرد و هدایتش نمود و دستش را گرفت و حمایتش کرد و در واقع او را برای تحقیق انتقادی بطریقه مغربی سوق کرد و حتی بعضی مقالات مرحوم قزوینی را مانند آنچه در باره مسعود سعد سلمان نوشته بانگلیسی ترجمه و نشر نمود. چون مرحوم براون علاوه بر مقامات عالی علمی او اخلاق ملکوتی داشت و محب اسلام و مسلمین و شیفته ایرانی و ادبیات ایرانی و مجاهد در راه استقلال و آزادی و ترقی مملکت مادر نهایت بیغرضی و قربه الی الحق بود مرحوم قزوینی هم فوق العاده شیفته آن رادمرد که مادر گیتی نادر آنظیر او را میزاید شده تعلق عجیبی با استاد انگلیسی پیدا کرد که خارج از تصور است و اگر شرح حالی که در موقع وفات آن دانشمند بزرگوار نوشته خوانده باشید خواهید دانست که چه ارادتی بآن نمونه انسان کامل فرشته سیرت داشت. پس از وفات براون چند سال دست و دل مرحوم قزوینی از کار باز ماند و اقبال نوشتن نداشت و میگفت «علی الدنیا بعدک العفا». اینست که این علامه ایرانی هم همان روش عدالت دوستی علامه انگلیسی را داشت. در وطن پرستی و طرفداری از مشروطیت و آزادی از هیچ سیاست پیشه خوب و پاک و نجیب مقیم ایران عقب نبود بلکه خیلی جلوتر و باغلو بود. در محبت با اسلام و مسلمین و مدافعه حقوق مسلمانان از هر ملت بحد تعصب افراطی راسخ بود و هیچ وقت تغییر نکرد و در آخرین سال عمرش هم از اوضاع فلسطین فوق العاده دلخون بود.

یک حکایت از مراتب وطن دوستی وی شایان ذکر است: از سه چهار سال قبل از

جنگ اول دنیائی در سال ۱۳۳۲ قمری جمعی از ایرانیان پرشور و وطن پرست در پاریس

اینجناب و مرحوم آقامیرزا محمد خان قزوینی قریب چهل سال دوستی داشتیم و چندی بهمکاری زندگی کردیم من یادداشتهائی از احوال آن مرحوم ندارم ولی او که از همه چیز یادداشت یقین دارم یادداشتهائی راجع بمن داشت و چون از شرح حال زندگان چیزی نمی نوشت البته جز چند کلمه راجع به مجمع ادبی برلن و سهم بنده در آن باب چیزی در خصوص من از او نشر نشده است ولی او از چندی باینطرف یادداشتهای خود را راجع باشخاصی که در زمان او در گذشته اند تحت عنوان «وفیات معاصرین» در مجله یادگار نشر میکرد و من همیشه میل داشتم آن مورخ مدقق بعد از وفات من شرحی بعنوان تذکر راجع بمن بنویسد که بهتر از آن میشد که خود نوشته باشم زیرا که محقق بیغرض و نکته سنج و حقیقت جوی بود لکن تقدیر چنان خواست که من در موقف تذکر در ماتم او بایستم و چیزی در باب آن دوست بیهمتا بگویم .

بی مبالغه بیان من در شرح مراتب فضل و کمال و علم و فضیلت و احاطه و دقت و وسعت معلومات آن مرحوم قاصر است و در باب وی سزد که معتکفین محضر افاضه او بگویند

علامة العلماء و اللج الذی لاینتهی و لکل لج ساحل  
پس باید اجمالی از اوصاف و اخلاق اجتماعی او بگویم .

آن مرحوم چنانکه خود در شرح حال خود نوشته پس از تحصیلات عمیق در علوم اسلامی و ادبی و مخصوصاً عربی یکی دو سال قبل از ظهور مشروطیت در ایران بانگلستان رفت قبل از این سفر وی بقدری در عربیت و علوم ادبی و تاریخی و مخصوصاً در نحو مایه عظیم اندوخته بود که از بهترین مدرسین نحو در طهران بود و در مدرسه معیر و مدرسه مروی مشارالینان بوده چون والداو از فضیلت بنام درسیرو تواریخ و یکی از مؤلفین نامه دانشوران بود مرحوم شیخ محمد باسّم آنوقت وی هم مانند یکی از بهترین فضیلتی متجدد این زمان در این رشته بحد کمال رسیده بود و سیرت حضرت رسول را باهمان تحقیق و دقتی که بعدها داشت تتبع و تألیف کرده بود و ضمناً در مدرسه سن لوئی هم



و از اشاره بتصریح رسید این دوستان ایرانی مصمم شدند که برده از روی کار برداشته و تقاضای فرانسه‌ها را صریحاً رد کنند. پس روزی مدیر مجله عالم اسلامی دعوتی از آقایان کرد که مطلب رافاش در میان نهاده اصرار کند و چون آقایان میدانستند مقصود چیست با کمال آکراه رفتند و مرحوم قزوینی شماره‌های مجله را که عکس شهدای تبریز و سایر مقالات مشتمل بر مظالم روس بود همراه برداشته زیر پالتو یا لباس پنهان کرده آنجا رفت و وقتیکه مدیر فرانسوی مجله شروع بصحبت خود کرد، و دنباله داد و طفره و سکوت مفید نشد یکباره حوصله مرحوم قزوینی سررفت و منفجر شد و شماره‌های قدیم مجله را بیرون آورده عکس شهدای ایرانی را باز نموده فریاد زد مسیو... شما از ما می‌خواهید بکمک روس برویم همان روسی که این فجایع را که شما خود نوشته‌اید بر سر مملکت و ملت ما آورده است و بزبان حال یا مقال گفت حیا نمی‌کنید که از وطن پرستان داغ‌دیده ایرانی تقاضای مدد و تبلیغ در مملکت خود برای متفقین و برضد مملکتی که دشمن روس است می‌کنید. حضرات سرخورده و با کمال اوقات تلخی دم فرو بستند و چندی بعد از آن همه آن ایرانیان با مرحوم قزوینی به برلن رفته بوطن دوستان دیگر ایرانی در آنجا پیوستند و در تحریر روزنامه کاوه شرکت نمودند و آن مرحوم خود مقالاتی تحت عنوان «کاذب مضحکه» و غیره در کاوه مینوشت.

آن مرحوم از صفت حقارت فطری و بقول فرنگیها *Complexe d' inferoirite* در مقابل فرنگیها که هزار افسوس مرض و بائی بین غالب ایرانیان شده بالمره عاری بود و ابدأ بذلت در مقابل آنهاتن در نמידاد و بسرفرازی و سر بلندی کامل زندگی می‌کرد و شاید بهمین جهت مورد احترام همه خارجیان بود.

عرض کردم که من امروز داخل در بیان فضائل علمی آن مرحوم نمی‌شوم و شاید برای آن کار که هم لاف‌ده بار مفصل تر از این خطابه عزا باید بشود و هم مستلزم دخول در مباحث فنی میشود مجلس دیگری لازم است چه اینجانب از مقامات فضلی و تحقیقات بدیع و گاهی مبتکر آن مرحوم آ تقدیر میدانم که با آنکه فقط از شطری مطلعم و بس باید کمال خود داری از حمل شدن اظهارات خود بر مبالغه بکنم که عرایض من قیاس بر اغراق «که ترکی سرانگشت و صفحه بشماری» نشود. اینست که در این مقام

برای دفاع از حقوق ایران همکاری داشتند از قبیل آقایان پور داود و کاظم زاده و مرحوم اشرف زاده و مرحوم آ میرزا محمدخان یا شیخ محمدخان نیز از دل و جان بانهایت شورو تعصب ملی با آنان همدستی میکرد و در موقع اتمام حجت های روس و تجاوزات عظیمهٔ آن دولت در سنه ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ قمری در جراید و محافل فرانسه و برای تحریک افکار عامه در آن مملکت کار میکردند در موقع کشتار آزادیخواهان در تبریز بدست روسها بهمت این جمع و همدردهای فرانسوی اجتماع شورانگیز بانمایشی (میتینک) باشتر اگهزاران اشخاص در پاریس داده شد و نیز این را در مردان و وطن دوست روزنامه ای فارسی باسم رستاخیز تأسیس و انتشار دادند و مجمعی (گوباهفتگی) برای خطابه داشتند (اگر در جزئیات این امور خطائی کرده باشم بقیه الماضین حاضر آن مجمع فاضل محترم آقای پور داود تصحیح فرمایند). از جمله فعالیت آنها مقالاتی مهم و مؤثر بود که در مجله عالم اسلامی (Revue de monde Musulman) نشر شد که اسم مدبر آن که از معاریف فرانسه بود در این آن از خاطر م رفته و مستشرقینی مانند بوآ و غیره در آن کار میکردند و مرحوم قزوینی نیز یکی از مشوقین آن مجله برای این قسمت کار بود. آن مجله در آن موقع مقالات خوب و شورانگیزی بر ضد تجاوزات روس در ایران نوشته و در یک شماره عکس شهدای تبریز و اجساد دار آویخته مرحوم ثقه الاسلام و شیخ سلیم و ناصری و ضیاء العلماء و دیگران را نشر نمود.

پس از آغاز جنگ دنیائی فرانسویها در ضمن استفاده در هر قسمت بر ضد آلمان بخیال استمداد از رفقای ایرانی خود افتاده و همان جمع مستشرقین و غیره گاه و بیگاه بسراغ وطن دوستان ایرانی آمده از آلمان بدگفته و باشاره و تلویح و تصریح تقاضای فعالیت بر ضد آلمان و منفعت متفقین داشتند. این دسته ایرانی پاکدل که خوب در عروقتان از تجاوزات روس بایران میجوشید و لابد هر شکست روسیه بدست آلمان برای آنها حکم وقعه خبیر و جشن بود البته بظاهر نمی توانستند چیزی بگویند و نفسی بکشند و بر حسب ظاهر شاید بفرانسه دلسوزی هم نموده و مامشات میکردند زیرا که در فرانسه تعصب ملی چنانکه میدانید خیلی شدید و گاهی افراطی است و ادنی استشمام میل بآلمان در آن موقع جان آدم را بخطر میانداخت لکن چون اصرار حضرات از حد گذشته

بر آن بود که وقتی در مجلس او شخصی معممی می نشست خواه از محترمین در صدر مجلس و خواه شخص نسبتاً محقری در صف نعال امیر نظام بغتة از جناب شیخ معنی شعری را از متنبری یا بحرئی و غیره یا نحو جمله عربی میپرسید و اگر در جواب عاجز شد میگفت آخوند بیسواد باشو و جاخالی کن و اگر خوب جواب میداد در صورتیکه در پائین مجلس بود او را نزد خود بیالا میخواند و احترام زیاد میکرد و در نتیجه این تشویق مستمر در ظرف سالیان حکومت وی در تبریز علم و ادب خیلی رواج گرفت و هم چنین خوشنویسی . بلی این احترام مقام علم در گذشته خیلی بیشتر بود و بدبختانه حالا تا حدی جز از طرف بعضی ذوات دانش خواه این رسم ضعیف یا منسوخ شده است اگر میزان احترام و قدرشناسی و تکریم با فراهم نمودن وسعت و رفاه معاش متناسب آن با اندازه علم و علو مقام علمی قیاس بایستی بشود میبایست علامه قزوینی هم زندگی مرفه تری مانند رودکی یا بختیشوع طیب که اخیراً در خطابه‌ای میزان عطایای واصله باور امعادل سه‌میلیون و نیم لیره طلای انگلیسی شمردم داشت لکن هیات که آن مرحوم از وسعت معاش و رفاه مادی محروم بود و پارسال در نهایت ناخوشی با وجود لزوم و ضرورت و هیل شدید نتوانست به شمیران برود و در گرمای شدید در خانه محقر خود ماند .

مرحوم احتشام السلطنه باینجناب حکایت کرد که وقتی شاهزاده ظل السلطان بافتی در چشم مبتلی شد و از اصفهان بطهران آمد و قصد کرد برای معالجه بااروپا برود ناصرالدین شاه اجازه نداد و گفت بهترین کج حال فرنگستان را آنچه مخارج باشد میدهم و اینجا میآوریم پس با صرف مبالغ گزاف گالزووسکی مشهورترین طبیب چشم فرانسوی را راضی کردند برای مدت کوتاهی از پاریس بطهران بیاید و آمد و در قصر ظل السلطان که بعدها مقر وزارت معارف شد و حالا هم هست جای گرفت و مشغول معالجه چشم شاهزاده شد . در این بین در اوقات فراغت خود دیگران را هم معاینه و معالجه میکرد البته بدون اجرت . پس مردم طهران خبر شدند که طبیب نامداری که کور را بینا میکند اتفاقاً بطهران آمده و ریختند آنجا و برای نشان دادن چشم خود باوبرهمدیگر سبقت میجستند و از آنجمله بودند اعیان و معاریف و شاهزادگان و

قطب باشاره ببعضی اخلاق انسانی او اکتفا میکنم.

علامه مشارالیه از صفت بخل و ضنّت در علم مطلقاعاری بود و اصلا حسد نداشت و جمله معلومات خود در همواره بر طبق اخلاص عرضه طالبین علم می داشت و از جواب هیچ سوآلی مطلقا در همه عمرش مضایقه نداشت و بوجه او فی و اکمل و مشبع و شافی و دقیق و مستوفی جواب میداد و هیچ مراسله را بوجواب نمیگذاشت و جواب مشروح میداد و اگر علمی بود دلایل و شواهد تفصیلی با ذکر موضع و صفحه کتب مرجع و مآخذ درج مینمود. آن مرحوم تمام وقایع و امور مشهود ایام زندگی خود را از مخارج روزانه تا واقعات مهمه و مسائل جدید علمیه با دداشت میکرد هر کتابی بدستش میرسید پشت کتاب جزئیات آن را و روز و تاریخ وصول آن را حتی تاریخ وصول اجزای کتابی را که بنفاریق نشر میشد ثبت مینمود و همه را از بابت بسم الله تاء تمت میخواند و اشتباهات یا مطالب جالب نظر آنرا در حاشیه یادداشت میکرد و در پشت جلد کتاب شماره صفحه و سطر مطالب مهمه را یادداشت میکرد که بعدها پیدا کردن آن آسان باشد. در هر مطلبی از مطالب بمجرد صحبت دست دراز میکرد و در نیم دقیقه کتابی می آورد و صفحه را پیدا می کرد و عین مطلب را میخواند حتی مجلات و جراید و نشریات مبتذل فارسی هم هر چه باو میرسید بدقت میخواند مگر گاهی که از خرابی زبان و اغلاط و تعبیرات و لغات و الفاظ بقول خودش مهوع و «من در آورده» حالش بهم میخورد و از ترس انقلاب حال دیگر نمیخواند. غالب آنچهره را هم که میخواند در حاشیه انتقاد یعنی مدح یا قدح میکرد و گاهی به بیان شدید و خوب بخاطر دارم که گاهی از بعضی اوراق مبتذل فارسی که در برلن در ۲۸ سال قبل در اداره کلاه از نظرش میگذشت در حاشیه میدیدیم که از فرط تائر از سستی عبارات و لغات و اصطلاحات «من در آورده» شرحی نفرین نوشته و لعنهم الله و خذلهم الله و قطع الله نسلمهم كما یقطعون حیوة اللسان الفارسی و غیره نثار بعضی نویسندگان بیسواد یا مسامحه کارو یا هوسکار اختراع و تجدد بمعنی خودشان میکرد و البته همان اندازه هم در ثنا و قدردانی از فضلا و مردم باسواد سعی میکرد و در این باب از آنچه من دیده ام زماناتالی حسنعلی خان گروسی امیر نظام بود که همان نقیّد و تعصب در سواد صحیح و حتی حسن خط هم داشت. مرحوم امیر نظام را رسم

در وصف خصایل و ثنای صفات مرحوم قزوینی میخوام سخن بیک خاصه بسیار عظیم وی ختم کنم که بنظر من هم از حیث فضائل اخلاقی و هم از لحاظ مزایای علمی اعظم اوصاف ممتازه و بارزه او بوده است و آن دقت و صحت و نهایت تحقیق و حتی مبالغه شیهه بافراط بود در تدقیق مطالب و عدم اظهار آن بدون اطمینان کامل و قطعی از صحت آن با استدلال کافی و وافی و مشبع و عدم عمل بظن مگر با قید ظنی بودن آن و احتراز شدید از مسامحه و اعتماد بحدس یا حافظه و مراجعه بآنچه موثوقه کامله الوتوق برای هر مطلب و کلمه ای بحدیکه آنچه از زیر دست او بر می آید شایان اعتماد کامل بود و بقدریکه مقدور بشری است از سهو و خطا و اشتباه مصون بود و این دقت چنانکه اخیراً در مقاله ای اظهار کردم بر حسب ظاهر در نظر مسامحه کاران شاید بعد و سواس تلقی میشد چنانکه خود یکبار بمن گفت که پس از اتمام طبع کتاب چهارمقاله نظامی عروضی با همه دقت مستمری که در تصحیح آن کرده بودم یکی از فضلاء معروف ایران غلط نامه ای برای آن ترتیب داده و برای من فرستاد و من در مشاهده آن تکانی خورده و بقدری متأثر شدم که از آنوقت به بعد هر وقت قل هو الله احد هم بنویسم بحفاظت اعتماد نکرده و قرآن را میاورم و با چشم سربآن مراجعه نموده و می بینم و چنانکه در همان مقاله بیان کرده بودم این صفت ابداً ضعف و سواس نباید شمرده شود بلکه فوق العاده خوب و مطلوب و واجب است و ایران و طلاب علم و ادب آن بیش از هر چیز بآن حاجت شدید دارند و اگر کسی بعضی از کتب پر مسامحه فضلاء نامدار ما را از هزار سال باین طرف بدقت تصفح کرده باشد اهمیت این نقادی محققانه را خوب درمی یابد و فرقی بین علامه قزوینی که برای تحقیق و تدقیق تاریخ وفات فلان حکیم یا شاعر یا سلطان و بودن آن در ۱۵ جمادی الاولی ۱۵ جمادی الاخره فلان سال آنهمه تتبع میکرد و یک دانشمند کثیر التالیف قرن اخیر را که گوید بایزید بسطامی معاصر امام محمد باقر بود در سنه ۲۶۱ در گذشت خواهد دریافت و بنا بر این بقول قدماء چون مکرر مجید نادر الوجود و بلکه از اندر نوادراست (مانند نولدکه آلمانی) لذا مقل مجید را بر مکرر مسامحه کار ترجیح خواهند داد.

مرحوم قزوینی و طریقه تدقیق و تحقیق انتقادی او در مشرق امر ابتداعی نبود

رجال و اشراف بطوریکه در آن چندساعتی که او در اطاق پشت طالار بزرگ مشرف  
 بر باغ و در بیرونی مشغول پذیرائی مرضی بود نه تنها طالار از منتظرین پر بود بلکه  
 دنباله صفوف تادرباغ و خیابان هم میرسید و لذا آن طیب نامدار ترتیب نوبت مقرر  
 کرده بود که هر کس نوبت یکی بعد از دیگری پیش او برود. روزی مرحوم علاءالدوله  
 برادر بزرگ احتشام السلطنه برای معاینه چشم نزد طیب فرانسوی رفته بود و برادرش  
 را که فرانسه میدانست نیز برای کمک همراه خود برد مشارالیه نقل کرد که پس از  
 انتظار زیاد که نوبت علاءالدوله رسید و ما وارد اطاق گالزووسکی شدیم و پشت سر ما  
 بترتیب نوبت صفوفی از انبوه مردمان محترم منتظر بودند در ورود نزد طیب از پنجره  
 مشاهده شد که آخوندی (در واقع سیدی) کوتاه قد و پیر عصار در دست باقدخمیده از  
 در بیرونی از خیابان وارد باغ میشود. بمجرد دیدن او علاءالدوله عقب کشیده و  
 به کمال فرانسوی گفت خواهش میکنم آن آقا را که دارد میآید مقدم بدارید و نوبت  
 مرا باو بدهید و من باز منتظر میشوم مسیو گالزووسکی با کمال تعجب و قدری تغییر گفت  
 یعنی چه اگر شما از نوبت خود صرف نظر میکنید نوبت بتالی شما میرسد و شاید صد نفر  
 پشت سر شما هست تا نوبت بآن آخوند حقیر برسد علاءالدوله جواب داد بهر حال من  
 نمیآیم و یقین هم دارم که تمام رجال و محترمین هم که بعد از من نوبت دارند صرف نظر  
 خواهند کرد تا آن آخوند اول معالجه شود پس علاءالدوله از اطاق بیرون آمد و طیب  
 فرانسوی با کمال حیرت مشاهده کرد که هر کسی را به نوبت یکی بعد از دیگری نزد  
 خود خواهد. همان حرف را گفتند که اول باید آن سید معالجه شود و همه راه دادند تا  
 آن دانشمند عساکوبان و آهسته باطاق کمال رفت آن آخوند سید مرحوم میرزا  
 ابوالحسن جلوه بود که هر کس نظرش باو افتاد در مقام تکریم باعقب گذاشت و این امر  
 تأثیر غریبی در حکیم فرانسوی کرد که قدک پوشی بخاطر علمش بر خیز بوشان در این  
 مملکت تقدم دارد و جمله بحرمت او کرنش و تعظیم میکنند در جمله معترضه میخواهم  
 برای یادخیر بگویم که در این صفت یعنی قدردانی و احترام از علم و دانشمندان استاد  
 من مرحوم دکتر محمدخان کرمانشاهی معروف بکفری نیز ممتاز بود و همین طور بود  
 دوست فراموش نشدنی ما مرحوم استاد ادوارد براون.

از نهر روان شرق یا نهر روان غرب گفتم از نهر روان شرق گفت ببخشید من ابوالفرج معافا بن بن زکریایحیی بن نهر روانی غرب راه میجویم (اسامی که ذکر کردم از حافظه بود و گمان میکنم با اصل روایت اختلاف داشته باشد ولی برای مقصود فرقی نمیکند) و از این حکایت عبرت و معرفتی برای جوانان فاضل ولی سریع الحکم عجل و مسامحه کار حاصل میشود که در پیروی استاد بزرگ علامه قزوینی بدقت اکمل و تعمق و تصفح و کسب اطمینان و یقین خوگیرند.

بیان سیرت و ترجمه حال کاملی از مرحوم قزوینی کار سهلی نیست و محتاج به تتبع کامل و احصاء تعداد کتب و مقالات او و گزارش ایام زندگی و تاریخ کامل حیات او سال بسال است که نه من چنان فرصتی داشتم و نه در چند روز تهیه آن ممکن بود و منظور من امروز ادای آن وظیفه نبود و امیدوارم یکی از دوستان فاضل آن مرحوم مثلاً خلف روحانی او آقای اقبال متعالله بهزید افاضانه این مهم را به عهده گرفته و بوجه وافی ادا کنند.

یکی دیگر از اخلاق مرحوم قزوینی صداقت و رفاقت و وفای دوستی او بود که محبان او را مجذوب ساخته بود و برای اینجانب افتخاری است که در زمره دوستان او منسلک بودم و از محضر فیض او مستفیض و آرزوی آن دارم که قدمی در پی او بتوانم بردارم خداوند او را غریق رحمت گرداند و ما که در این مجالس تذکر جمع هستیم باید برای شادی روح آن مرحوم آنچه از دست ما برآید توجیهی برای بازماندگان آن افتخار ایران بکنیم و امیدوارم اولیای دولت زودتر اقدامی برای برقراری مقرری ایام زندگی آن مرحوم در حق عائله او بفرمایند و میدانم که این قصد خیر را دارند ولی در این نواب عجله لازم است که بسا خانواده ای در انتظار ختم تشریفات قانونی انحصار وراثت و غیره و تملك قطعی چیزی از ما ترك متوفی باید دست خالی روز بگذرانند. در ختم کلام شاید مناسب است که با احترام روح پر فتوح آن مرحوم قیام کرده و يك دقیقه سکوت خاصعانه اختیار کنیم.

بلکه در واقع طریقه متقدمین از علمای محقق و بادیانت بود مانند طبری و بیرونی و زمخشری و جاحظ و غیر هم که در قرون اخیره متروک شده و آن مرحوم آنرا با تکمیل بر وفق مقتضای عصر و اخذ طریقه انتقادی علمای محقق مغرب احیا نمود. ارباب فضل البته از این طریقه قدما اطلاع دارند و فقط برای استفاده آنان از محصلین علم و ادب که شاید هنوز ندانند دو مثال ذیل ذکر میشود: در تاریخ طبری که مطالب و تواریخ را بانقل حدیث و سلسله سند روایت بدقت ذکر میکنند حتی مثلاً در وقایع تاریخی مربوط بساسانیان هم که ارتباطی با روایت اسلامی ندارد غالباً يك واقعه و مطلب را بادو سلسله سند روایت که با «حدیثی» شروع میشود دو مرتبه و گاهی سه مرتبه روایت میکند که اصل مطلب قطع نظر از روایت عیناً لفظاً بلفظ یکی است مگر در يك کلمه یا يك حرف یا فقط او اعطافه و معذک ثبت هر دو روایت مختلف را که در اساس فرقی ندارد با ذکر تمام سلسله سند لازم می شمارد مثال دوم که بسیار مفید و برای مبتدیان بهترین درس دقت است و هر جوانی آنرا باید در مدرسه بیاموزد و حقیقه هم نظایر آن در مورد علم رجال مبتلی به است آنست که روایت کرده اند (شاید عین روایت بالفاظ در نظر بنده نباشد ولی مال آن اینست) که ابوالفرج معافی نامی گوید که در موسم حج در شب ماهتابی (ایام تشریق) در منی بودم شنیدم که یکی صدا میکند ای ابوالفرج بخيال افتادم شاید مرا میخواهد ولی پیش خود گفتم شاید دارای این کنیه در بین حجاج متعدد باشد پس اندکی بعد شنیدم که همان منادی فریاد میکند ای ابوالفرج معافی بس خواستم پیش بروم ولی باز تأملی کردم تا اینکه صدا کرد ای ابوالفرج معافی بن زکریا بس نزدیک بیقین شد که با من کار دار اما باز اندکی تأمل نمودم این بار صدا کرد ای ابوالفرج زکریا بن معافا بن یحیی چون تصور نمی کردم دیگر غیر از من کسی جامع این نسبت باشد پس بلند شدم و هنوز بسوی او حرکت نکرده بودم که فریاد زد ای ابوالفرج معافی بن زکریا بن یحیی نهروانی آنگاه دیگر ادنی شکی برای من نماند و یقین قطعی شد که مرا میخواهد چون من خود را منحصراً دارای این نسب و نسبت میدانستم و مجال می شمردم که کسی دیگر جامع تمام جزئیات این نسب آباء و اجدادی و نسبت محلی باشد پس نزدیک اورفته و پرسیدم چه کار دارد گفت آیا شما ابوالفرج معافی بن زکریا بن یحیی نهروانی هستید گفتم بلی گفت از کدام نهروان



## تَطَبُّعُهُ تَارِيخُ

ماده تاریخ وفات علامه شهیر ادیب بی نظیر مرحوم میرزا محمد خان ابن  
عبدالوهاب بن عبدالعلی قزوینی وفاتش در ساعت ۱۰ شب شنبه ۲۹ رجب ۱۳۶۸ هـ ق  
موافق ۷ خرداد ۱۳۲۸ شمسی هجری ولادتش ۱۵ ربیع الاول ۱۲۹۴ هـ ق مدفون در  
مقبره ابوالفتوح رازی جنب حضرت عبدالعظیم ری

|                         |                           |
|-------------------------|---------------------------|
| قزوینی پسر عبد و هاب    | همنام پیغامبر محمد        |
| مجموعه فضل کز مقامات    | شرحش نتوان بصد مجلد       |
| تفصیل معانی بدیعش       | در حوصله بیان نکنجد       |
| دریای علوم و گنج آداب   | کاورانه کرانه بودونه حد   |
| بنیاد بلند کاخ تحقیق    | از پرتو رای او مشد        |
| در محضر او کمینه شاگرد  | صد همچو کسائی و مبرد      |
| خود گرچه برفت، نام نیکش | در لوح جهان بود مخلد      |
| پیغمبر علم بود و گردید  | از وی سنن ادب مجدد        |
| پرسید سنا ز سال فوتش    | چون ساخت ز خاک و خشت مرقد |

وهاب بجمع آمد و گفت

پیغامبر ادب محمد

۱۳۶۸

۱۳۵۴ + ۱۴ = ۱۳۶۸

اثر طبع استاد بزرگوار آقای لطفعلی صورنگر  
استاد دانشگاه

دریغاکه خورشید تابان نشسته  
رها گشته تیری زشست زمانه  
ادیبی بخاک اندرون رخ بهفته  
ادب بر مزارش بماتم ستاده  
هنرور بمرگت قلم بر شکسته  
فری ای گران قدرمردی که گیتی  
ز فرهنگ ایران بجا بود گنجی  
تو بر پاس آن گنج تازنده بودی  
جهان شد پر آواز نام بلندت  
بخوان نوالت پی روزه خواری  
فرو برده سرها بکرتش که آنجا  
یکی جشن بر پای بینم بمینو  
زبان آورنغز گفتار « سعدی »  
ستایشگر رادی و قهرمانی  
همان رودکی چنگ در برگرفته  
سخن گستر سیستان شادو خندان  
همان دختر کعب رخ بر گشاده  
خوی افکنده بر عارض انسان که گوئی  
تو در مجلس بزم آن نامداران  
گرا کنون از این روزه رخ برگزینی  
همی بینمت ای سمی پیمبر  
تو خود زنده جاودانی که نامت

و زآن خاک انده بر ایران نشسته  
که پیکان او بردل و جان نشسته  
به بحر فنا مهر تابان نشسته  
بسوگش هنرزار و پژمان نشسته  
سخنگو دریده گریبان نشسته  
ندیدت زمانی تن اسان نشسته  
که بر سرش گرد فراوان نشسته  
شب و روز همچون نگهبان نشسته  
تو بیمار و در کنج تهران نشسته  
گروهی ز گبر و مسلمان نشسته  
گرا نمایه ای بر سرخوان نشسته  
کجا «خواجه» بر صدر ایوان نشسته  
خداوند کلک در افشان نشسته  
جهان پهلوان خراسان نشسته  
کنار بتی ناز پستان نشسته  
بهمدوشی سعد سلمان نشسته  
کنارش مهستی غزلخوان نشسته  
به برك گلی قطره باران نشسته  
چو یکنسا چراغی فروزان نشسته  
تن آسان و خرم برضوان نشسته  
که با مصطفی شادو خندان نشسته  
چو دیهیم بر فرق ایران نشسته

مطلوب سازیم .

هزاران درود و آفرین بر روان پاک مرحوم قزوینی باد که کشور ما را در  
عالیترین درجات از فضل و شرف جای داد و نظر احرام دانایان جهان را باین مملکت  
معطوف و متوجه ساخت. البته در این ماتم بزرگ نه تنها محافل علم و ادب بلکه عموم  
افراد ملت شریک و سهیم و قرین حرمان و اسفند.

بنده بنام فرهنگیان و بازماندگان استاد دانشمند تسلیت میگویم و امیدوارم  
خداوند همه را موفق فرماید که بسیرت شریف آن مرحوم علامه قزوینی اقتدا جوئیم  
و یاد کارهای ارجمند برای اخلاف خود بجای گذاریم.



پس از نطق جناب آقای وزیر فرهنگ جلسه یادبود در میان حزن و اندوه و تأثر  
حضر ختم شد .

از آنجا که تکریم مردان بزرگ در استوار داشتن بنیان وحدت ملی تاثیر فراوان دارد وزارت فرهنگ و دانشگاه و فرهنگستان ایران فریضه ذمت خود دانستند که این مجلس تذکار و تجلیل را فراهم آرند.

مادر اینجا گرد آمده ایم که از مناقب و فضائل عالیمقدار علامه قزوینی طاب ثراه یاد کنیم تا مگر بهره ای از حقوق بیکران آن دانشمند که عمر شریف خویش را در تحقیق و تتبع علوم و معارف ایران در منتهای خلوص و جوانمردی ایثار فرمود ادا شود.

بمحض انتشار خیر جانگاہ ارتجال این آزاد مرد با ایمان قلوب دانشمندان و فرهنگ دوستان را تاثر عظیم و اندوه شدید فرا گرفت، زندگانی درخشان فقید دانشور، بملازمت تقوی و ترویج مفاخر و مآثر ایران گذشت و تا آخرین لحظات حیات بفعالیتهای علمی و ادبی اشتغال داشت

چون قویترین نگهبان شرف و استقلال ملک و ملت وجود گرامی علماء و ادباست بحفظ آثار نویسندگان طراز اول و فضیلتی نامی توجه و اعتنائی خاص باید مبذول داشت زیرا این حسن اتمام باعث آنست که نسل حاضر و نژاد آینده کشور در کسب معلومات و فضائل از هیچگونه رنج و زحمت نیندیشند و بکوشند تا در شمار بزرگان سلف قرار گیرند تا گذشته از زندگانی پرافتخار، پس از مرگ نیز نام نیک آنان زنده و آثار حیات پرافتخار ایشان در پناه قدرشناسی، از دستبرد حوادث محفوظ و مخلص ماند.

خاطر فرهنگیان از فقدان قزوینی آنگاه تسکین خواهد یافت که بذری که امثال و نظائر وی در سرزمین مقدس ایران افشاندند اندر پرتو همت دانشمندان و فرزندان شایسته وطن سرسبز و بارور گردد.

خداوند متعال ما را توفیق دهد که قدر دانشمندان با ایمان خود را بشناسیم و پیوسته تبجیل و تعظیم مجاهدان طریق علم و ادب را وجه همت و کمال

## بخش دوم

مقالات و اشعاری که بمناسبت فوت استاد ولادیمیر فزوفینی  
گفته شده و یا انتشار یافته



## در رثاء علامه قزوینی

این قصیده بر مغز و استادانه تراوش طبع استاد بدیع الرمان  
فروزانفر است که بمناسبت روز چهارم وفات علامه قزوینی  
( چهارشنبه ۵ تیر ۱۳۲۸ - نهم رمضان ۱۳۶۸ ) انشاء و اشاد  
شده .

لیک از او بهر من آمد گرم و انده پروری  
من جو بلبل در فغان ، چون گل پیراهن دری  
رح ز زری ، اشک خونین ، دست و بر نیلوفری  
مر مرا از بی نصیبی حسرت و ارمان خوری  
زان دم سوزان بود همچون لهیب آذری  
ای عجب آتش که افزونی پذیرد از تری ؛  
حالتی کانرا بیارم گفت و نبود باوری  
خون همی گریم من و مرعست در خنیاگری  
در بهاران از نهیب تنسد بساد آذری  
در جهان فضل بر ملک معانی سروری  
کمه معنی شناسان ، قبله دانشوری  
داشت اسنغسای سلمانی و صدق بوذری  
زان محمد خاک یشر عز و جاه و برتری  
زان کز آنجا شد بدید این آفتاب خاوری  
گر چه نبود آدمی از آفت نقصان بری  
نش های مانوی یا لعینان آذری  
قدرا و نشناخت این گردون و ماهم بر سری  
دور بود او از چه ؟ از خود بینی و مستکبری  
بر درش بنشستی از بهر در بوزه گری  
مشکلات نظم و تمام و شهر بحرزی  
وز درایت چون ابو جعفر بقره جعفری  
از خلیل و اصمعی و زبن درید و ازهری

نوبهار امسال بس نغز و لصف است و فری  
هر کسی خوش در سماعی بر هوای گلرحی  
هر طرف گلهای رنگین جلوه گر ، وز غم مرا  
هر کسی را دامن امیدی اماده بدست  
سینه من آذر افشان کوه را ماند ز غم  
سبل خونرا ندیم ز چشم این آتش افزونی گرفت  
من ممان آب و آتش حالتی دارم شکفت  
زارمی نالم من و لاله است در وجد و سماع  
چون نگریم ؛ چون گلستان هنر پرزمرده گشت  
سر کشید اندر نقاب خاک ، آن دانا که داشت  
پیشوای اهل تحفیق و خرداوند ادب  
آن محمد نام محمود السبر کز روی طبع  
رین محمد یاف قزوین عز و ریت همچنانک  
خواند قزوین را خراسانی دگر خاور شناس  
آن مبرا گمش از نقصان در انواع کمال  
آنکه بر دفترز کلکش هر زمان پیدا شدی  
گر چه عملش پایه از گردون بسی بر تر شناخت  
ور چه جان پاك او را کبر بای علم بود  
صاحب مغنی غنای او بنحو از دیدنی  
نزد او آسان نمودی گر چه دشوار است و صعب  
بود چون سمعانی اندر ضبط انساب رواذ  
در ادب و اندر نوادر پایه بالا تر نهاد





خطابه آقای محط طباطبائی  
در انجمن دانشوران درماتم علامه فقه

حضار محترم!

نمیدانم امشب در این مجالس بسیار ساده و خالی از هر گونه پیرایه تشریفاتی که برای تجلیل مقام شامخ علامه فروسی و بادبود وفات جانشوز آن مرحوم همچون دانشوختگان درد هم آمده‌ام بر مصیبت ادب فقید زبان بنوحه سرائی بگشایم و یا آنکه در مصیبت ادب مفقود سخن بگویم.

پدر این علامه فقیه که حضار محترم با احترام مقام فضل و فصیلت او در این مجالس کرد آمده و وقت خود را صرف اصغای سخنان باچیز بنده میکنند مرحوم ملا عبدالوهاب قزوینی مشهور به ملا آقای قزوینی یکی از افراد لایق و مستعد و زوجه‌نکش و دانش طالب این ممالکت بوده که در اثر ذوق و هوش و لیاقت و دقت و کار و همت شخصی توانسته خود را از مرتبه روستا زادگی و کدخدا زادگی قریه گلپزور بلوک بشاریان قزوین به درجه دانشمندی و شهر نشینی و سرشناسی در معروفترین حوزه های علمی و ادبی پانخت کشور برساند و علاوه بر مقام مدرس مدرسه معبر الممالک طهران یکی از ارکان ارجمند مأمورین و نالیف نامه دانشوران قرار گیرد و کسی که در اجزاء چاپ شده و چاپ نشده از نامه دانشوران فسمتهای مربوط بنراجم ادبا و لغویین و فضلا و نجات را که آن مرحوم مأمور تهیه و تدوین آنها بود از نظر مداقه و هقایسه بگذرانند بوسعت اطلاع و عظمت مقام ادبی و قدرت فکر او در تنظیم این کار بخوبی آشنا میشود. آری يك چنین مرد فاضل و لایقی پس از دوازده سال بذل عمر و فکر و استعداد در راه تالیف چنان کتاب مهمی که یکی از مآثر و مفاخر بی نظیر عصر ناصری محسوب میگردد وقتی در محرم سال ۱۳۰۶ جان به جان آفرین سپرد و خانواده بی چیز و سرپرست خود را بر جا گذاشت و رفت در روزنامه های اطلاع و شرف و ایران که از درج خبر بی اهمیت

بس خط نرقین کشید او بر صحاح جوهری  
 گریه تاریخ و سیر با چشم حق بین بنگری  
 معرفت را بست زیور چون عروس زبوری  
 لفظ خواهد تا شکافد بر خود از فرط پری  
 حوریان خوب صورت در لباس عنبری  
 آسمانی آیتی دور از فساد عنصری  
 هر که او باور ندارد معجز بیغمبری  
 آنچه کردی با دو گویان ذوالفقار حیدری  
 نهفته هاروت کلکش در طریق ساحری  
 کار او دانش پژوهی یا که دانش گستری  
 طبع آن دریای دانش با همه پهناوری  
 اندک جانی پاک گوهر، بنت مردی گوهری  
 چون هلال اندر ضعیفی، همچونال از لاغری  
 گرچه بود از ناتوانی قرب سالی بستری  
 فکرش ثاقب، زبانش نیز در مطلق جری  
 ای زمین بر خود بهال ای آسمان بر خود گری  
 جان علوی زاد را ارتنگ بی بال و پری  
 خاک غم پیرا کند بر سر بمرگ ابن سری  
 شعر امری الیس کنندی با لبید عامری  
 راز شعر حافظ و مسعود سعد و انوری  
 وان سخن های نو آیین هم سازی هم دری  
 و آنهمه شیرین زبانی و آنهمه خوش محضری  
 چون شکفته یاسمین بر روی گلبرگ طری  
 چون رئای او توانم با زبان شاعری؛



خاک اگر بر سر فشانی و گر یبان بردی  
 تا نزمان در باغ خلد از آنچه کشتی بر خوری  
 حق را از گنج معنی دولتی داد آن سری  
 رین جهان کالوده بینمش از ثریا نائری

شرط تهذیب لغت را چون محیط آمد بفضل  
 هم بنقد فن تاریخ و سیر بد بی همال  
 عقل را سرمایه ها بخشید و از تحمیق نو  
 از مزوننی معنی انقدر لفظ جان اهزای او  
 از خط او جلوه گر بینی بصد کشتی و نثار  
 در جهان آخشیمان هر گزی آثار اوست  
 گویبین اعجاز آتارش در احای علوم  
 خامه او کرد با اعمی و شان یاقه گوی  
 ای بسا کاموخت راه نو به سحاران سر  
 دانشی مردی که افزو نثر ز پنجه سال بود  
 تشنه کام فیض معنی بد ز اسسقای زوت  
 گوهر دین عرضه بر بند گوهران هرگز نکرد  
 عالمی بد مندرج در پنگری بس مختصر  
 هم بیسنز یکزمان با سود از تحقیق و بحث  
 مانده از رفتار پای و دستها ارران و لیک  
 در زمین پنهان شد او چون رزحور آسمان  
 او بقندسی آشیان پرواز کرد و وار هاند  
 عمل گل زبید که در جمع سر امداران عرش  
 خود که یارد کرد اوضاعی چنان کاندر حوراس  
 یا که روشن میتواند کرد از روی کمال  
 ای دروغ آن خاطر وفاد و فکر ژرف بین  
 ای دروغ آن خلق در یاقص و ذهن نکه یاب  
 ای دروغ آن روی بر آرم و آن موی سید  
 آنکه از وصفش سان عمل کنی فاسر است

ای جهان بر مرگک این مرز بد می شاید ترا  
 شاد باش ای جان جاویدان پاک اوساد  
 زین سری گر رنج بردی بیش عم نبود از آنک  
 پاک زادی، پاک رفتی، هجرت آلاش نمود

زین جهان رسانی و بدوسی بعیش جاودان  
 ز آنکه همزانی فردوسی فردوس اندری

ای در دستگاه حکومت و سیاست و شهرت روز بودند در صورتیکه اگر یکی از عمال واقعی عمل مانند مرحوم ملا آقا در این راه جان هم میسپرد تنها از او بیک وصف «مستخدم» دارالتألیف اکتفا میکردند.

باید از انصاف نگذشت در این عصر که از نظر روحیه و ترتیب نبایستی دنباله آن عصر محسوب شود راهی را که اکثریت مردم معاصر طی میکنند در حقیقت دنباله امتداد همان راه غلط دیرین است و چنانکه در گذشته با بزرگان واقعی و فضایی حقیقی عمل شده امروز هم ما عمل میکنیم.

مثلاً باید قبول کرد این ایام که یادخیر و ذکر مجامد اوصاف علامه قزوینی بمناسبت پیش آمد وفات آن مرحوم در بین است از حضار مجلس ما بلکه در غالب محافل ادبی و مجامعی که برای تجلیل مقام فضل آن مرحوم تشکیل میشود شماره کسانی که بر فضایل و کمالات مرحوم ملا آقای قزوینی پدر این علامه آشنائی کافی داشته باشند از تعداد انگشتان دودست تجاوز نمیکند! در صورتیکه بی اطلاعی ما بر این موضوع که در حقیقت مقدمه اساسی تحول روحی و تکامل عقلی مرحوم میرزا محمد خان است دلیل عدم وقوف ما بر کیفیت سیر تطوری و تشکیل شخصیت ادبی او محسوب میشود. زیرا راهی که علامه فقید در مدت شصت سال زندگانی علمی و ادبی خود پیمود فی الواقع در امتداد همان راهی میباشد که مرحوم پدرش ملا آقا طی آن را آغاز نمود و تا پایان عمر خویش آنرا دنباله میکرد.

حق سبقت و تقدم در این جهان بینی و تحول روحی بطور مسلم با آن کسی بوده که از روستا زادگی قریه گلپوزر تا عضویت مجلس تألیف نامه دانشوران را با قدم سعی شخصی و همت فردی بدون معاونت و معاضدت دیگری پیموده است. مرحوم قزوینی بقول شاعر عرب این افتخار را دارد که

بأبه اقتدی عدی فی الکرّم و من یشابه ابه فما ظلم

حال این پیش آمد را باید شور و بختی و مصیبت ادیب دانست یا انکبت و دشواری روزگار ادب که هنوز یک قرن کامل از وفات چنان مرد هنرمندی نگذشته ملت فراموش کار طوری نام و اثر زندگی او را از خاطر برده است که جز در مورد ذکر دیگری از او

یادی و نامی نمیرد؛

حضار محترم!

از اینکه رشته سخن چنین آغاز شد و امتداد یافت از شما معذرت میخواهم زیرا زمینه‌ای که برای گفتار اهلب خود تهیه کرده‌و برای تنظیم ایراد آن یاد داشت هم برداشته بودم «موضوع تجزیه و تحلیل شخصیت ادبی علامه قزوینی» بود ولی تأثیری که وضع این مجلس در دنباله مجلس پیش از این در وجود من کرد مرا طوری تحت تأثیر احساسات و عواطف فرعی قرار داد که تصور نمیکنم تا پایان وقت مقرر هم بتوانم از موضوع معهود سخن خویش شمه‌ای بعرض حضار محترم برسانم و ناگزیر در دنباله همین سررشته بر همین زمینه میروم.



مرحوم علامه قزوینی که در هنگام فوت مرحوم پدرش در سال ۱۳۰۶ دوازده ساله بود به پشیمانانی مرحوم شمس العلماء که وصی پدرش بود برای اینکه از مقرری مرحوم والدش بخواواده او بهره‌ای برسد نام او را بجای نام پدرش در ضمن اسامی کارمندان انجمن دارالتألیف نوشتند و در آغاز امر چنانکه خود آن مرحوم برای من نقل کردند جز استفاده هادی از این نام نویسی منظوری نبود ولی بعد که در کار تحصیل و تهذیب پیشرفتی حاصل نمود و لیاقت و استعداد آن را یافت که در آن مجلس مصدر خدمتی مهم قرار گیرد دیگر مورد آل مهر و نوازش اولیه واقع نگشت و تا ۱۳۲۲ هجری که با وزارت انطباعات و تألیفات ارتباط و انسجامی داشت او را بکاری لایبق که وسیله ظهور شخصیت او باشد نگماشتند و تنها مرحوم ذکاء الملک «میرزا محمد حسین» در آن زمان که بکشر کت ملی برای طلوع و نشر کتب تأسیس کرد از میرزا محمد خان در کار ترجمه و تألیف استفاده ای برد و کتاب «عجائب زمین و غرائب آسمان» را که مرحوم قزوینی از زبان عربی بفارسی نقل کرده بود خود تحریر و ترتیب داد و جزو انتشارات شرکت بچاپ رسانید و در مقدمه‌ای که بر کتاب غرائب نوشت از مراب فضل و استعداد آن مرحوم و سوابق نیک مرحوم پدرش بنیکی یاد کرد.

ولی مرحوم شمس العلماء که در این جزء از زمان تنهار کن قدیمی مجلس تألیف

برلن و شرکت در نگارش روزنامه کلود و همکاری با کمیته مهاجرین ایرانی در آلمان توانست این رشته دوستی را یار کند و همین که جنگ بیابان رسید و برای قزوینی امکان معاودت پاریس و تجدید عمل و تصحیح و طبع جهانگشا میسر شد برون آن تظاهر بخصوصیت با متفقین و اظهار طرفداری از متحدین را بردوست سابق خود ندیده گرفت و باز از وجود ذی‌قیمت علامه قزوینی در کارهای ادبی برای اوقاف گیب استفاده کرد و در هیچ موردی از ترویج و تعریف و مساعدت با آن مرحوم دریغ نداشت تا آنکه در سال ۱۹۲۵ دست اجل در میان ایشان تفرقه افکند و شرحی که مرحوم قزوینی در دررنای برون در ایرانشهر نوشت بهترین گواه استواری پموند دوسنی مابین این دو مرد ادیب و هنرمند بود.

در حضور حضار محترم من ناگزیر از اعتراف بدین امر هستم که نخستین احساس درونی من نسبت بنام و نشان و شخصیت مرحوم قزوینی آغاز امر چندان مطلوب نبود و از همان ابتدا که ضمن مراجعه بمرزبان نامه در سال ۱۳۰۳ بشخصیت ادبی و اثر برگزیده وی آشنائی یافتم از مقدمه‌ای که بقلم مرحوم قزوینی در تجلیل مراتب علمی و انسانی تأسوف علیّه پروفوسور برون نوشته شده دلخوش و خشنود و خرسند فراغت نیافتم و اگر تحول روزگار و حصول تجارب بعدی زندگانی و بالاخره در رک فینش ملاقات آن مرد بزرگوار در این سنوات اخیر پیش نمآمد شاید امروز بجای آنکه در این مجلس بنجلیل و تمجید و تذکر خبر خدمات آن مرحوم پردازم یکی از نکوهشگران بی‌اعتقاد و بی‌اعتماد نسبت بقزوینی بودم ، بهر صورت امروز که در این محضر از این مرحله نخستین آشنائی با نام آن مرحوم سخن میگویم خدارا سیاسیگزارم که در نتیجه ملاقاتهای متعددی که پس از بازگشت بوطن باعلامه فقید کردم و از نزدیک بنمونه‌هایی از فضایل اخلاقی و سجایای برگزیده ایشان آشنا شدم دریافتم که مدلول «ان بعض الظن اثم» در مورد آن احساس پیشین من صدق کرده است. چون تجربه‌های تلخ زندگانی بمن درسی را که در بیست سال خدمت بعالم علم و معرفت آموخت در آن روز هنوز بیاموخته بود از روی غرور جوانی و القآت غفلت شباب گمان میکردم این مرد دانشمند که در بوم و بر خویش کسی را خریدار فضل و هنر نیافته و بسرزمین غربت پناه برده است در تحریر آن جمل و

سودی نداشت رضایت پیدا میکنم زیرا اگر این شرکت تشکیل نمیشد در لندن دفتر نمایندگی باز نمیکرد و برای تعهدکار نمایندگی در صدد استخدام و اعزام آقای میرزا احمد خان برادر کوچک مرحوم میرزا محمدخان که زبان انگلیسی را در کالج امریکائی طهران آموخته بود بر نمیآمد شاید هرگز وسلسله سفر و مطالعه و اظهار وجود برای علامه قزوینی فراهم نمیشد و بفرض آنکه از حیت ادب در زبان عرب بمقام مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری و از ادبیات فارسی بمراتبه مرحوم ادیب الممالک فراهانی و از جاه میت و فضایل بمقام مرحوم ثقة الاسلام تبریزی میرسید و از حسن انشاء و قلم تحریر سیاسی بر مرحوم شیخ یحیی کاشانی و میرزا جهانگیر خان شیرازی برتری هیافت ولی باین مقام که امروز در میان ما دارد نمیرسید.

آقای میرزا احمدخان که بنمایندگی شرکت در لندن توفیق اختیار نمود چون از سابقه<sup>۱</sup> علاقه برادر خویش بکتاب و کتابخانه اسنحضار کامل داشت از او دعوت کرد که مدتی را بلندن آید و پس از مشاهده کتابخانه و سایر آثار فکری و معنوی باتفاق هم بایران باز گردند.

روزی که تلگراف ورود مرحوم میرزا محمدخان به یادگونه در لندن بدست میرزا احمدخان میرسد قضارا در منزل علاء السلطنه با پرسفور برون او را ملاقاتی دست میدهد و برون پس از آنکه بمفهوم مرحوم قزوینی بچه عشق و سودائی از ایران رهسپار لندن شده است از میرزا احمد خان خواهش میکند که پس از ورود برادر باتفاق از او ملاقاتی بعمل آورند

یکی دو روز بعد از ورود، میرزا احمد خان برادر را برطبق همان دعوت بکیمبریج رهبری کرد و دو سه روزی را باهم در همان عمارت دانشگاه مهمان برون شدند. برون پیش از ورود قزوینی غائبانه نسبت باین جوان فاضل ایرانی محبت و علاقه پیدا میکند ولی معاوم نیست میرزا محمدخان قبل از ورود بانگلیس و ملاقات آن استاد در کیمبریج در دل خود احساس دوستی و ارادت نسبت بیرون میکرد و است ولی چیزی که مسلم است این آشنائی و رفت و آمد سلسله محبت را در بین این دو فاضل خاوری و باختری چنان استوار کرد که حتی حوادث جنگ بزرگ و توقف پنج ساله او در

ابن خفص جناح و لازمه حقیقت‌شناسی و انسانیت محض که مرحوم قزوینی در مورد پرفسور برون اظهار کرده دلیل آن نمیشود که مرحوم برون از قبل علاقه قزوینی مستفید و منتفع نشده است بلکه برعکس، کسانی که به آثار قلمی او در باب مسائل ادبی شرقی و کیفیت تصحیح لب‌الالباب و تذکرة الشعرا که مربوط به پیش از دوره ارتباط آن مرحوم با علاقه قزوینی است آشنائی کامل داشته و بعداً با اسلوب تحریر مقدمه گرانبھائی که بر کتاب نقطه الکاف و مقدمه‌های دیگری که بر برخی از کتب مطبوعه دیگر افزود مقایسه نموده باشند آنوقت به تفاوتی که در اساس کار برون پس از آشنائی با مرحوم قزوینی پیش آمده و قوف کامل حاصل میکنند. بهمان اندازه که مرحوم قزوینی در برخورد با برون در ترویج و کسب شهرت و انجام خدمات مهم ادبی بهره‌مند شده پرفسور برون هم در تحقیق و تدقیق کارهای ادبی و وزن و قیمت آثار بعدی خویش منتفع شده است بدیهی است ملت انگلیس که نسبت به افراد خده‌تگزار همجنس خویش فوق‌العاده قدرشناس و سباسب‌گزار میباشد، پرفسور برون را یکی از افراد بسیار لایق و برومند اجتماع خود میشناسد و اگر کسی که برای سرشناسی و پیشرفت کار ادبی و علمی برون وجودش مفید اتفاق افتاده امروز در روزنامه بسیار معروف نیز با احترام و تجلیل از او یاد میکنند و در حقیقت از بن یاد بود ذکر جمیل برون را در ضمن این کار میجوید تا بمقاد: خوشتر آن باشد که ذکر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

از يك دانشمند شرق شناس وطن خوش یادضمنی کرده باشد: قزوینی که وجود خود را وقف بر خدمت علم و ادب کرده و از عوالم سیاست و تعصبات خام مربوط بدان برکنار مانده بود وقتی افق اروپا را برای ادامه زندگانی فکری خویش تیره و تاریک دید بوطن باز آمد تا این مشت خاکی را که از خاک وطن عزیز با خود بازوفا برده بود بدین خاکدان برگرداند و روح پرفتوح خویش بعالم تلین تسلیم کند.

کسانی که همواره از دور بشمع وجود او استفاده میکردند و آرزوی بازگشت او را بوطن بر زبان میآوردند از سال ۱۳۱۷ تا سال ۱۳۲۰ (که در اوضاع سیاسی و اجتماعی تغییراتی بوجود آمد) قدر و منزلت آن مرحوم را ندیده و شناخته گرفتند و برای قدر دانی از پنجاه سال خدمت فکری و سی سال حفظ آبروی وطن در ممالک بیگانه جز

عبارات مقدمهٔ مرزبان‌نامه خدای نخواستہ مجامله ای را خواسته و گناهی را مرتکب شده است ولی بعد که بعلم و اسباب واقعی تحول، اوضاع و ترقی و تدنی افراد در خاور زمین پی بردم و از نزدیک بعواطف شریف و فضایل اخلاقی مرحوم قزوینی آشنا شدم دانستم آن تمجید و تعریف از مرحوم پروفوسور برون زادهٔ حس حق شناسی و قدردانی بوده و مردی که در بوم و بر خویش نشانی از اینگونه عواطف شریف مردانه از خواجگان دولت و پیشوایان ملت ندیده از مشاهده اینگونه آثار علوروح و همت در یک مرد خارجی چنان بنشاط و جذبہ درآمد که زیبایی و دلارائی را در هر جا و بیش هر که دیده همچون شعرای صافی ضمیر و نویسندگان پاکدل ستوده است من تا آن تاریخ هنوز ارزش مساعدتهای مادی و معنوی يك دانشمند خارجی را در انتفاع زبان و ادبیات ملی خود درست تشخیص نمیدادم و مانند اشخاص ایدآلی در عالم خیال جز دو جانب محدود و محصور برای قضایای اتفاقیه نمیدیدم و چشم از تأثیر نیک مساعدتهای ادوارد برون در نشو و نمای روحی علامه مرحوم می پوشیدم و بیش خود مینداشتم که در هر صورت سر نوشت یکی میبوده است. ولی امروز برای جبران آن احساس نامطلوب نقل قسمتی از عبارات آن مرحوم که در خاتمهٔ مقدمهٔ مرزبان‌نامه آورده است میپردازم \* اینک پس از دو سال بحمدالله و حسن توفیقه تصحیح و تحشیه و طبع آن تمام گردید و تمام آننگه شود که پسندیده آید در نظر انور معارف پرور جناب مستطاب علامه مستشرق استاد اجل پروفوسور ادوارد برون مدظله العالی که در احبای آثار شرق علی الخصوص علوم و فنون ایران و ادبیات عذب البیان فارسی بهیچگونه خود داری ندارند و از بذل نفس و نفیس در این معنی دریغ جاتز نشمارند و برگردن ایرانیان عموماً و این ضعیف خصوصاً حقوق بی نهایت و یادی بی غایت دارند. گوئی ایزد تبارک و تعالی وجود این مرد خیر را از رحمت محض آفریده و طینت او را از لطف صرف سرشته بدون شائبه مبالغه و اغراق امروز وجود این بزرگوار از نوادر روزگار است و آنچه در شرح اوصاف حمیده و خصال پسندیده آن جناب از دست و زبان بسته و قلم شکسته این بنده بر آید یکی از هزار و اندکی از بسیار ... ۱

۱- در سخنرانی مدلول این عبارت از خارج بطور خلاصه گفته شد نه عین عبارت.



## شرح حال مرحوم علامه قزوینی

مرحوم قزوینی فرزند ارشد مرحوم ملا عبدالوهاب قزوینی است و ملا عبدالوهاب که در ایام حیات خود بملا آقا معروف بوده پسر حاج عبدالعلی کدخدای قریه گلپور از قرای بلوک بشاریات قزوین بوده است.

ملا عبدالوهاب پدر مرحوم قزوینی که در محرم سال ۱۳۰۶ هجری قمری فوت کرده از مدرسین مدرسه دوستعلی خان معبرالممالک در طهران و از اجله علمای عصر خویش بشمار میرفته، وی مخصوصاً در علوم ادبی و ترجمه علمای و رجال اسلام نبیجر داشته و بهمین نظر بعد از آنکه در سال ۱۲۹۴ از طرف علیقلی مبرز اعضاء السلطنه وزیر علوم وقت هیأتی برای نوشتن نامه دانشوران انتخاب شدند آن مرحوم هم بعضویت هیأت مزبور اختیار گردید و بیشتر ترجمه احوال علمای لغت و صرف و نحو و ادب و فقه در کتاب مزبور نوشته قلم مرحوم ملا عبدالوهاب گلپوری قزوینی پدر مرحوم محمد قزوینی است و آن مرحوم خود میفرمودند که پدرم در باب ترجمه رجال برای مجلدات بعدی نامه دانشوران که بنا بود متدرجاً منتشر شود بقدر يك اطاق یادداشت جمع کرده بود ولی پس از فوت آن مرحوم و مسافرت مرحوم قزوینی با اروپا و بی مبالغاتی دیگران آن یادداشتها از میان رفت.

مرحوم قزوینی در پانزدهم ربیع الاول از سال ۱۲۹۴ هجری قمری در طهران در محله سنگلج قدیم تولد شده و تا سال ۱۳۰۶ که پدر ایشان در حیات بوده مقدمات صرف و نحو را در خدمت والد ماجد خود تحصیل کرده سپس در دوازده سالگی پس از فوت پدر تحت وصایت و سرپرستی مرحوم شمس العلماء شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی قزوینی (۱) از اجله ادبای عصر و نویسندگان کتاب نامه دانشوران بتکمیل تحصیل نزد

و اگذاری تصحیح دیوان حافظ و شدالازار از او قدرشناسی دیگری نکردند و وارستگی و بیعلاقگی آن مرد بزرگ را باین اعتبارات صوری عذر ناسپاسی و بی‌همتی خویش قرار دادند تا آنکه دست روزگار در دفتر آمال و اعمال ایشان ورق تازه ای زد آنگاه داستان استادى و چنین و چنان را کفّار آن قصور گذشته قرار دادند و لى جای تأسف است که در این نوبت هم گوی سبقت را در ایفای وظیفه تجلیل مرحوم قزوینی، دیگران ربودند.

ولى ترتیب این مجالس و تشکیل این اجتماعات که در ضمن این هفته بر گزار شده تا اندازهٔ ما را به آینده شاید بتواند امیدوار سازد.

از حضار محترم که این مدت مدید را متحمل زحمت شنیدن سخنان ناچیز این بیمقدار شده اند معذرت میخواهم و با عرض تسلیت از طرف کلیه حضار به خانواده محترم آن مرحوم که در این مجلس شرف حضور دارند با احترام مقام آن مرحوم استدعا دارم يك دقیقه بر پا خاسته و با قرائت فاتحه طایر روح پاک آن خلد آشیان را مسرور سازند.

بتوسط آن مرحوم انتشار می یافت کمک مینمود .

برادر کوچکتر مرحوم قزوینی آقای احمد عبدالوهابی اندکی قبل از سال ۱۳۲۲ قمری از طرف شرکت عمومی مأمور لندن شده بود ایشان پس از مدتی اقامت در آنجا چون شوق برادر امجد خود را بشنخ عربی و فارسی میدانستند و در لندن خزانۀ بزرگی از آنها دیده بودند برادر را برای دیدن و مطالعه آنها بلندن دعوت کردند و مرحوم قزوینی که در سنین بیست و شش از عمر بود بشوق تمام این دعوت را استقبال کرد بخیال آنکه ایامی چند در لندن بماند و پس از آنکه مطالعه خود را کامل نمود با برادر بایران برگردد . لکن این سفر موقتی سی و شش سال طول کشید ، جاذبه آن همه کتب نفیس ذقیمت و فراهم بودن آنها در یکجا و سهولت دسترسی بآن نسخه های عزیز و نادر و آشنائی با مرحوم پروفیسور ادوارد براون که فریفته ایران و مطالعهین بتاریخ و ادبیات آن بود قصد رحیل موقت مرحوم قزوینی را بتدریج باقامت مبدل ساخت و تحقیق و مطالعه و تصحیح و مقابله در رشته هائی که مورد ذوق و شوق آن مرحوم بود با آن حال دقت و احتیاط و وسواس که جبلی معظم لسه محسوب میشد یک باره چنان یار و یاور را از یاد ایشان برد که دیگر جز تعقیب همان منظور مجال خیالی دیگر در خاطر آن مرحوم نماند و پس از آشنا شدن بطرز کار مستشرقین بدعوت پروفیسور ادوارد براون دست بکار تصحیح و انتشار تاریخ جهاننگشای جوینی زد و چون بهترین و مصحح ترین نسخ آن کتاب در کتابخانه ملی پاریس ذخیره بود در ماه ربیع الثانی از سال ۱۳۲۴ یعنی بعد از دو سال اقامت در لندن بیاریس منتقل گردید و از این تاریخ تا سنه ۱۳۳۳ که بعلت وجود جنگهای بین المللی اول و ظهور عوایق چند که منجر بحرکت مرحوم قزوینی از پاریس ببرلین شد آن مرحوم همواره در پایتخت فرانسه مقیم بود و جز در ایام تابستان که غالباً برای رفع خستگی بمملکت زیبای سویس میرفت دیگر از آنجا خارج نگردید و در همین مدت بود که بانتشار جلد اول تاریخ جهاننگشای جوینی وحاضر کردن جلد دوم آن برای طبع توفیق یافت و ضمناً چند مقاله و رساله در باب ادبیات و تاریخ ایران منتشر نمود و دوسه متن از متون قدیمه فارسی را تصحیح و احیا کرد .

اساتیدی مانند حاج سیدمصطفی قنات آبادی و حاج شیخ صادق طهرانی و حاج شیخ فضل‌الله نوری مازندرانی و ملاعلی نوری حکمی و آخوند ملا محمد آملی و حاج میرزا حسن آشتیانی مشغول شده و بزودی در نتیجه استعداد فوق العاده و تمرین و ممارست دائمی سرمایه و افری از کلیه علوم قدیمه بخصوص ادب و لغت و صرف و نحو و اشعار عرب بدست آورده و در عین جوانی عالمی دقیق و بصیر شده است.

مرحوم قزوینی چون از همان اوان جوانی فوق العاده کنجکاو و تشنه کسب معلومات و رفع مجهولات بوده بدرس مدرسه و تعالیم استادان محدود خود قناعت نمیورزیده بلکه در هر گوشه و کنار که از مردی فاضل و صاحب کمال و قابل استفاده اطلاعی می یافته بمحضر او میشتافته و از افادات ایشان بهره کامل بر میداشته است چنانکه غالباً ملازم محافل پرفیض مرحوم حاج شیخ هادی جم آبادی و مرحوم سید احمد رضوی پیشاوری و مرحوم میرزا محمد حسین ذکاء الملک فروغی بوده و از انفاص قدسیه ایشان کسب کمال و تعلیم تربیت و تهذیب نفس میکرده تا آنجا که میتوان گفت که این محاضر بیش از مجالس درسهای مدرسه ای در وجود آن نابغه بیمانند مؤثر شده و از هر چیز زیادتر در سر نوشت معنوی و طرز فکر آن مرحوم دخالت داشته است مخصوصاً پشت پازدن آن مرحوم بموهومات و تعبدات و تعلق خاطر تمام او بحقیقت و آزاد منشی و بحث و انتقاد منصفانه مدیون افکار مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی و دیدن طرز محاورات و مجالس آن مرد بزرگ و آشناسدن مرحوم قزوینی با اصول و روش کار اروپائیان نتیجه حشرو نشر با مرحوم میرزا محمد حسین فروغی و ملازمین مجلس او بوده است و این جمله یعنی حقیقت پژوهی و آزاد منشی و بحث و انتقاد و پیروی از روش علمی دانشمندان فرنگ خصائل است که در تمام مدت عمر با مرحوم قزوینی همراه و در هر مرحله هادی و ضامن اعمال و اقوال او بوده.

مرحوم قزوینی در ایام تحصیل در تهران با مختصر مستمری که پدر ایشان از بابت عضویت دارالتألیف و دارالترجمه زمان ناصری داشت همیشه میکرد ضمناً ببعضی از دوستان و آشنایان جوان خود درس عربی میداد و بتشویق مرحوم فروغی بزرگ در کار ترجمه مقالات و کتب از زبان عربی بروزنامه تربیت یا کتابهاییکه

رفته کار سابق خود را در تحقیق و تصحیح کتبی که نیمه کاره مانده بود بار دیگر بدست بگیرد.

در طی این سفر دوم به پاریس مرحوم قزوینی با خانمی ایتالیایی ازدواج نمود و از او دختری آورد و این خانم تنها عبال مرحوم قزوینی و آن دختر یگانه فرزند اوست.

نگارنده اگر چه از چندی قبل از آنکه موفق به مسافرت به فرنگستان شوم کتباً با مرحوم قزوینی مرتبط شده بود ولی اولین باری که محضر ایشان را دریافتم در اوایل تابستان سال ۱۳۰۳ شمسی (۱۹۲۵ میلادی) در پاریس بود و از این تاریخ تا سه سال و نیم بعد که نگارنده از این سفر اول خود به فرنگستان بطهران برگشتم غالباً با یکدیگر بودیم و روز بروز رشته الفت و انس بین انجمن استوار تر و مؤکدتر میگردد و در این ایام مرحوم قزوینی با تمام کار جلد سوم جهانگشای جوینی که يك مقدار بعلت عادی نبودن اوصاع اروپا و مقداری هم بجهت احتیاط و وسواس آن مرحوم بکندی نام پیش میرفت مشغول بود.

در اواسط سال ۱۹۲۸ میلادی اندکی قبل از مراجعت اینجانب از پاریس طهران مرحوم عبدالحسین خان نیمورتاش وزیر دربار ایران به پاریس آمد و راهنمایی جناب آقا حسین علاء که در آنوقت سفیر ایران در فرانسه بودند دیدنی از مرحوم قزوینی کرد. در این جلسه که روزی مقارن عصر در منزل مرحوم قزوینی با حضور آقای علاء و مرحوم حاج حسین آقا امین الضرب رئیس اطلاق تجارت طهران اتفاق افتاد نگارنده نیز حضور داشتم. در آنجا صحبت از این شد که اگر ممکن باشد کسی از طرف دولت ایران مأمور شود تا از بعضی از نسخ نادیده فارسی و عربی موجود در کتابخانه های اروپا یعنی از آنها که در ایران نیست نسخه هائی بردارد. مرحوم قزوینی گفت که سهلترین و مطمئن ترین طرق برای این کار عکس برداری از آنهاست چنانکه امروز در همه جای عالم معمول و شایع است. این پیشنهاد مقبول افتاد و مرحوم نیمورتاش در دفترچه بغلی خود یاد داشت کرد که بر رسیدن بطهران اعتباری کافی از دولت بگیرد و آنها را برای اجرای منظور فوق در اختیار مرحوم قزوینی بگذارد.

هنوز سالی بیش از مدت اقامت مرحوم قزوینی در پاریس نگذشته بود که مشروطیت جوان ایران بر اثر دشمنی روسیه تزاری و اقدامات بلا رویه محمد علی میرزا بحال وقفه افتاد و آزادیخواهان و مشروطه طلبان بامقتول شدند و بسا باین طرف و آن طرف گریختند. از آن جمله عده ای نیز برای استیفای حقوق از دست رفته و رساندن فریاد مظلومانه خود بگوش آزادیخواهان دنیا و برگرداندن مشروطه، بسویس و انگلستان و فرانسه پناه آوردند و در این کار مرحوم براون و یک عده دیگر از عدالت پرستان ممالک آزاد اروپا معین و معاهد ایشان شدند. مرحوم قزوینی نیز آنچه توانست در این راه کرد و در این مرحله غالباً راهنما و دستیار آزادیخواهان تمعید شده ایران بود تا آنکه مجاهدین طهران را فتح کردند و بار دیگر اصول مشروطیت در ایران مستقر گردید.

مرحوم قزوینی یک سال گذشته از شروع جنگهای بین المللی اول بدعوت آقای تقی زاده که در برلین سر پرست کمیته ایرانی آلمان بودند و روز نامه ای بنام کاوه بطرفداری از اتحاد اسلام و آلمان و اطریش و بدشمنی با روس و انگلیس منتشر میساختند به همراهی مرحوم حسینقلی خان نواب که بسمت سفارت ایران در آلمان انتخاب شده بود از پاریس بطرف آلمان حرکت کرد و از طریق سویس در ۱۸ ذی الحجه ۱۳۳۳ (۲۷ اکتبر ۱۹۱۵) برلین رسید و تا پایان آن جنگها بلکه مدنی بعد از آن در آن شهر ماند و در تمام این مدت اوقات او بمطالعه نسخ خطی عربی و فارسی کتابخانه سلطنتی پای تخت آلمان و معاشرت با فضلالی مستشرقین آن مملکت و اعضای کمیته ایرانی برلین و کمک بروزنامه کاوه و مصاحبت با آقای تقی زاده میگذشت و با اینکه آرزوی جز خانمه بافتن جنگ و ادمه تصحیح و انتشار بقیه تاریخ جهانگشای جوینی نداشت مراجعت آن مرحوم بیپاریس برای اتمام کار جهانگشا بععل موانعی که بر اثر جنگ پیش آمده بود و عادی نشدن روابط بین ممالک متحاربه تا یک سال پس از خاتمه محاربات یعنی تا سال ۱۹۲۰ میلادی بتأخیر افتاد و تنها در این تاریخ اخیر بود که معظم له بدعوت دوست دیرینه خود مرحوم میرزا محمد علیخان فروغی و تسهیلاتی که از طرف او فراهم گردید توانست از برلین بیپاریس برگردد و دنباله از دست

ودختر خود بطهران برگشت و پس از خاتمه پذیرفتن جنگ باوردن کتابخانه نفیس خود از پاریس بطهران نیز توفیق یافت و دیگر یکسره از اروپا قطع علاقه کرد و مصمم شد که بقیه عمر را در وطن عزیز خود بیایان برساند.

از ۱۳۱۸ تا دو ماه قبل که روح پرفتوح آن مرحوم ببهشت جاویدان خرامید اوقات آن فقید سعید مانند تمام ایام سابق باز بمطالعه و تحقیق و تصحیح متون قدیمه میگذشت و بیشتر آن در قسمت اول بمعیت دوست یگانه عزیز جناب آقای دکتر قاسم غنی بتصحیح و نشر دیوان حافظ و در قسمت ثانی بدستیاری نگارنده بتصحیح و انتشار کتاب شدالآزار صرف شد.

از يك سال و نیم پیش اوضاع مزاجی آن مرحوم باوجود کمال احتیاطی که در امر غذا و حرکت و خواب رعایت میکرد یکمرتبه دچار اختلال گردید و کار بمریضخانه و عمل جراحی کشید. اگر چه عمل با توفیق قرین شد لیکن ضعف مفرط مزاج و عدم حرکت چند ماهه بتدریج دست و پای آن مرحوم را از کار انداخت تا آنکه در حدود ساعت ده بعد از ظهر روز جمعه ششم خرداد ماه ۱۳۲۸ شمسی برابر با ۲۸ رجب ۱۳۶۸ هجری قمری جان سپرد و خنازه آن مرحوم در جوار قبر ابوالفتوح رازی مجاور زاویه حضرت عبدالعظیم در ری بخاک سپرده شد. سن آن مرحوم بسال و ماه قمری برابر با ۷۴ سال و چهار ماه و سیزده روز میشد و از او يك دختر بازمانده که یگانه فرزند اوست.

اما آثار و نوشته های مرحوم فزونی غیر از مقدار کثیری یادداشت و ملاحظات که در روی ورقه های جداگانه یادفترچه ها و حواشی کتب باقیست و مرتب و منتشر نشده بیشتر بصورت مقالات رساله مانند و مقدمه ها یا حواشی است که آن مرحوم بر کتب مختلفه نوشته و بهمین جهت کمتر کتاب مستقلی در يك موضوع واحد از او باقیست اگر چه هر سلسله از آن یادداشتها که راجع بیک موضوع است اگر بهم پیوسته میشد خود بصورت کتاب مستقل بدیعی در می آمد ولی آن مرحوم هیچوقت حوصله این کار را نداشت و همیشه مقدار یادداشت های خود را در باب موضوعی کافی و کامل نمیدانست.

۵۱ چیزی طول نکشید که نگارنده بطهران آمدم، روزی مرحوم تیمور تاش مرا بدر بار اجضا کرد و در ضمن صحبت های دیگر گفت که: فلانی آن جلسه منزل آقای قزوینی در پلویس بیاد هست؟ گفتم: بلی، گفت: آن روز که من در پاریس قول دادم که بمحض رسیدن بطهران اعتباری برای نسخ خطی تحت اختیار ایشان بگذارم و مطلب را در دفترچه بغلی خود یاد داشت کردم در وجناب آقای قزوینی چنان خواندم که ایشان پیش خود در باطن میگویند که بسیاری از رجال ایران از این قبیل وعده ها داده و بهیچیک عمل نکرده اند و لابد این نیز از همان قبیلهاست، سپس مرحوم تیمور تاش حوالهٔ يك صد هزار فرانك فرانس را که برای آن مقصود بنام مرحوم قزوینی گرفته بود بمن نشان داد و گفت که دیدی که من بقول خود وفا کردم و وعده خود را فراموش ننمودم. قرار بود که ارسال پول برای منظور فوق هر سال مرتباً صورت بگیرد ولی چون کمی بعد مرحوم تیمور تاش از کار افتاد دیگر کسی آن خیال را تعقیب نکرد و جز همان ۱۰۰۰۰۰ فرانك پولی دیگر جهت اجرای نفشه ای که بسیار مفید و مؤثر بود برای مرحوم قزوینی فرستاده نشد.

صد هزار فرانك مذکور در فوق با مبلغ مختصر دیگری که بعد از طرف وزارت معارف ایران بعنوان مرحوم قزوینی ارسال گردید صرف عکس برداری از هجده نسخه از نسخ عربی و فارسی کتابخانه های معتبر لندن و پاریس و لیدن و لینن گراد و برلین و فاهره شد و از هر کدام از آن نسخ مرحوم قزوینی در مدتی قریب بده سال دو الی سه نسخه با مقدمه های مفصل یا مختصر که بابتدای هر کدام الحاق کرد بطهران فرستاد و از آن نسخه ها که بعد ها مورد استفادهٔ فضلا قرار گرفت و بعضی از آنها نیز بطبع رسید هنوز نمونه های در کتابخانهٔ ملی طهران و کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات باقیست.

مرحوم قزوینی تا اوایل نائیز سال ۱۳۱۸ شمسی در پاریس مقیم بود؛ در این تاریخ بعلمت حوادث جنگهای بین المللی دوم و اشکالات فوق العاده ای که برای اقامت خارجیان در ممالک متحاربه وجود داشت و مخاطراتی که هر آن متوجه جان مردم بود فرانسه را ترک گفتند و بعد از سی و شش سال غربت در مهرماه همان سال با خانم



میشد. ما هنوز هم امیدواریم که پس از مذاکره با ورنه آن مرحوم بقیه آن یاد داشته‌ها را تحصیل و پس از تربیت و تبویت آنها را ابتدا متدرجاً در مجله یادگار سپس بصورت کتابی مستقل بچاپ برسانیم.

اما کتبی که آن مرحوم آنها را یا بکمک دیگران تصحیح و منتشر یا برای چاپ حاضر کرده از اینقرار است:

- ۱- مرزبان نامه سعدالدین وراوینی که در سال ۱۲۳۶ قمری در لیدن از بلاد هلند بچاپ رسیده.
- ۲- المعجم فی معایر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی که مثل کتاب اول در جزء انتشارات اوقاف گیب در سال ۱۳۲۷ قمری در بیروت بزبور طبع آداسته گردیده است.
- ۳- چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی که ابناً بتوسط اوقاف گیب بامقدمه وحواشی بسیار در سال ۱۳۲۷ قمری در لیدن انتشار یافته.
- ۴- تاریخ جهانگشای جوینی تألیف عطا ملک جوینی در سه جلد که چاپ مجلدات سه گانه آن از سال ۱۹۱۲ میلادی تا ۱۹۳۷ بطول انجامیده است.
- ۵- جلد اول از لباب الالباب عوفی بامقدمه وحواشی (جلد دوم را قلامرحوم براون بچاپ رسانده بود).
- ۶- دیوان خواجه حافظ شیرازی بهمراهی آقای دکتر قاسم غنی که مصحح ترین و دقیق ترین کلیات حافظ است و بدستور وزارت فرهنگ در سال ۱۳۲۰ شمسی از آن چاپی عکسی شده است.
- ۷- شدالازار در مزارات شیراز تألیف معین الدین جنید شیرازی بدستیاری نگارنده این سطور با حواشی بسیار دقیق و مفصل که چاپ آن باتنها رسیده و عنقریب پس از تکمیل فهرس منتشر خواهد شد.
- ۸ و ۹ و ۱۰- تصحیح کتابهای هفت اقلیم امین احمد رازی ومجمل التواریخ فصیح خوافی وعتبة الکتبة اتابك منتجب الملك جوینی که هر سه بامشارکت نگارنده بوده و بعضی از آنها برای طبع حاضر شده ولی هیچیک هنوز بچاپ نرسیده است.

رسالاتی که بقلم مرحوم قزوینی نوشته شده واصل یا ترجمه آن مستقلاً بچاپ رسیده بقرار ذیل است .

- ۱- لوایح جامی بفرانسه و ترجمه آن بانگلیسی بتوسط وین فیلد .
- ۲- شرح حال مسعود بن سعد بن سلمان که فقط ترجمه انگلیسی آن بتوسط پروفیسور ادوارد براون بانگلیسی منتشر شده .
- ۳- مقاله ای انتقادی و تاریخی در باب کتاب نفنه المصنوع تألیف محمد نسوی مؤلف سیره جلال الدین منکیرنی که آنرا نگارنده در سال ۱۳۰۸ شمسی در طهران بطبع رسانده
- ۴- رساله ای در شرح حال ابو سلیمان منطقی که در پاریس در جزء ساسانه انتشارات انجمن تتبعات ایرانی چاپ شده ،  
۵ - نصیح مقدمه قدیم شاهنامه ،
- این دو مقاله را نگارنده در جلد دوم بیست مقاله از مقالات آن مرحوم در طهران بتاریخ ۱۳۱۳ شمسی بچاپ رسانده ام و از آن دو ، رساله دوم بامختصر تغییراتی در کتاب هزاره فردوسی نیز بطبع رسیده است ،
- ۶- رساله ای در شرح حال ممدوحین سعدی که در ضمن مجموعه ای از مقالات از دیگران بنام سعدی نامه در ۱۳۱۶ شمسی از طرف وزارت فرهنگ باهتمام فاضل ارجمند آقای حبیب یغمائی انتشار یافته ،
- ۷- رساله ای در شرح حال شیخ ابوالفتح رازی مؤلف تفسیر معروف فارسی که در آخر جلد پنجم از آن کتاب در طهران بچاپ رسیده ،
- ۸- وفیات معاصرین شامل شرح حال مختصر و تاریخ وفات بزرگان عالم اسلام که با مرحوم قزوینی کم و بیش معاصر و آن مرحوم ایشان را دیده یا از نام و نشان آنان با خبر شده بوده است . این قسمت در مجله یادگار انتشار می یافت و بر اثر مرگ آن مرحوم فقط تا اوایل حرف عین امتداد پیدا کرد و اگر بانها میرسید چون خیال داشتیم که بعدها آنرا با تکمیلاتی بصورت کتابی علیحده منتشر کنیم شاید یکی از بهترین تألیفات مرحوم قزوینی و از مراجع همیشگی محققین تاریخ قرن اخیر ایران

## مصیبت عظیم

شیخ محمد خان قزوینی که باتفاق از علمای بزرگ ایران و از دانشمندان و محققین طراز اول جهان بود در حدود ساعت ده بعد از ظهر جمعه بیست و هشتم رجب المرجب یکهزار و سیصد و شصت و هشت هجری قمری (مطابق ۶ خرداد ۱۳۲۸) در منزل شخصی واقع در خیابان حشمةالدوله کوچه فروردین برحمت ایزدی پیوست و در مزار حضرت عبدالعظیم در اطاقی که مدفن ابوالفتح رازی تشخیص داده شده مدفون گشت و چون تولد آن مرحوم پانزدهم ربیع الاول سال یکهزار و دو بیست و بود و چهار هجری بوده مدت زندگی وی بحساب دور قمری هفتاد و چهار سال و پنج ماه و سیزده روز میشود.

از شمار دو چشم بکتن کم و ز شمار خرد هزاران بیش

شرح احوال مرحوم علامه قزوینی بتفصیل و بقلم خود او نخستین مقاله از بیست مقاله قزوینی، جلد اول است که باهتمام آقای ابراهیم پورداوودر بمبئی بچاپ رسیده (فروردین ۱۳۰۷) و همین مقاله است که دیگر بار باز خود او پس از کاستنی بسیار و افزودنی اندک، تحریر فرموده و مادر مجله یغماسال اول شماره هفتم (صفحه ۲۹۷-۳۰۱) بچاپ رساندیم و در آتیه نیز شماره ای مخصوص بنام این عالم جلیل که چشم روزگار نظیر او را کمتر خواهد دید انتشار خواهیم داد.

۴۶

هیچکس از منتسبین باهل علم و تحصیل نیست که از معارف و آثار علامه فقید استفاده و استئاضه نکرده، و از الطاف و تحسین و تشویقوی بهره مندی نیافته باشد. بموجب همین حکم کلی این بنده نیز مشمول عنایات آن بزرگوار بودم و مخصوصاً از سال ۱۳۵۶ قمری از اروپا غالباً بصورت مرقومات عالیه سرافرازم میداشت و در همین

غیر از این جمله مرحوم قزوینی بر تذکرة الاولیای عطار چاپ مرحوم پروفیسور نیکلسن و نقطة الکاف میرزا جانی کاشانی چاپ مرحوم پروفیسور براون مقدمه های محققانه نوشته اند. مقدمه هایی که آن مرحوم بر نسخی که برای وزارت فرهنگ عکس برداشته اند همه را نگارنده در جلد دوم بیست مقاله منتشر کرده ام و مقالات دیگر آن مرحوم را که قبل از سال ۱۳۰۷ شمسی در جراید و مجلات انتشار یافته بوده دوست ارجمند فاضل ما آقای پورداد بنام جلد اول بیست مقاله در سال ۱۳۰۷ شمسی در بمبئی منتشر نموده اند. یکده از مقالات آن مرحوم هم از ابتدای تأسیس مجله یادگار (شهریور ۱۳۲۳ شمسی) در آن مجله مندرج است.

## ضایعه عظیم جبران ناپذیر

روز جمعه ششم خرداد ۱۳۲۸ شمسی مطابق با ۲۸ رجب ۱۳۶۸ قمری و ۲۷ ماه مه ۱۹۴۹ میلادی قریب بساعت ده و نیم بعد از ظهر در کوچه دانش منشعب از خیابان فروردین طهران مردی مرد و آفتابی چهره در نقاب خاک کشید که بی اغراق در یکی دو قرن اخیر در فن خود نظیر نداشت و بسیار بعید مینماید که تا مدت‌های دیگر بزرگواری بان کمال و فضیلت در مملکت ما با بعرضه وجود بگذارد.

مرحوم محمد قزوینی ده سال میشد که بعد از سی و شش سال مهاجرت از ایران و در غربت زیستن با امید و آرزوی بسیار که یکی از مهمترین آنها مردن در خاک وطن عزیز و جان سپردن در میان نزدیکان و دوستان خود بود بطهران باز گشته بود اما طبیعت ستمکار و سفله پرور که گوئی پیوسته با اهل علم و فرزندانگین در کین و پیکار است چنین خواسته بود که علامه قزوینی در وطن خود و در همین طهرانی که هزاران مدعی طرفداری از اهل علم و فضل دارد در دل شب در کمال غربت یکه و تنها بی طیب و رفیق پیش چشم زن و یگانه دختر عزیز خود که متولد و تربیت شده فرنگ و در اینجا بکلی غریبه اند جان بسبارد و از بعد از ظهر پنجشنبه که حال آن مرحوم دگرگون شد تا حدود ساعت ده بعد از ظهر جمعه که بعالم دیگر شتافت دست این بیچارگان بیک طیب نرسید تا شاید قبل از وقوع امر لاعلاج راه چاره ای بیندیشد.

تصادف روزگار چنین پیش آورد که حتی برادر آن مرحوم هم در آن دقایق فونی حاضر نباشد و از آقایان تقی زاده و دکتر غنی و نگارنده ناقابل این سطور نیز که نزدیکترین اشخاص بآن مرحوم بودیم هیچیک در طهران نباشیم و موقعیکه آقای تقی زاده خیر میشوند و پس از زحمت بسیار طبیعی ببالین ایشان میفرستند موقعی بوده است که کار

موقع چاپ و انتشار رساله نفیس «ممدوحین سعدی» را ببنده محول فرمود و چنانکه خوی او بود خشنودی خویش را از این خدمت ادبی در همان رساله و در مکاتیب دیگر مکرر بر مکرر ابراز داشته که بدان می‌بالم و از افتخارات جاودانی خویش می‌شمارم. در اوایل ورود ایشان بطهران (۱۳۱۸ شمسی) نیز در منزل مرحوم فروغی غالباً در محضرشان بودم و مخصوصاً از مفروضات این دورفیق قدیم که گاهی اختلاف سلیقه و نظرشان بجزو بحث میکشید - و دیگران را در آن ساحت راه نبود - استفاده هابردم و همچیک هم از این دو بزرگوار تا پایان عمر عنایان و الطاف مخصوص خود را از من قطع نفرمودند.

سخن کردن در فضایل علامه مرحوم حده نیست... خود نناگه من ز ما تارك ناست، آنچه در یافوم مرحوم قزوینی در صفای باطن و پاک نهادی و نیک اندیشی و بکروئی و یکدلی بی نظیر بود. اندیشه و نظر خود را با نهایت صراحت بی هیچ پیرایه بیان می فرمود و احياناً تند و خشونت اتقاد میکرد و اگر در می‌بافت که در نمی‌گیرد ساکت می‌ماند. در نگاهبانی ادب قدیم تعصب داشت و اگر کلمتی نادرست گفته و نوشته میشد سخت می رنجید و متغیر میشد هر کتابی که میخواند اغلاط آن را در حواشی یاد میکرد و بمصحح می نمود و این از وظایف وزارت فرهنگ است که همه کتابهای آن مرحوم را یکجا گرد آورده بتدریج باهمان تصحیحات بچاپ رساند.

از نسخه هائی که باسندعای بنده تصحیح و تحشیه فرموده قصیده عربی سعدی در سقوط بغداد است که از خداوند توفیق طبع آنرا میخواهم. از انتشار مجله «یغما» هم مکرر اظهار خشنودی فرموده اند که در مجله «پرمغز» یادگار و مجله «یغما» منعکس شد، و چنانکه اشارت رفت بانفائضی که در کار من است این تحسین از نظر تشویق تلقی میشود با این همه امیدواریم در حدود امکان وصایای آن مرحوم را بکار بندیم.

و از بستر بیماری برنخاستن است. من از مرگ نیمترسم زیرا که عمر خود را کرده‌ام و دیگر هیچ هوی و هوس ندارم اما نمام اضطرابم اینست که اگر مردم برزن و فرزند من که در طهران هیچکس را ندارند و بمتقاضی تربیت اروپائی تنها نمیتوانند در این شهر بی‌یار و یاور زندگی کنند بعد از من چه خواهد گذشت بخصوص که مبلغی معتنی به بیانک مقروضم و اگر من بمیرم بانک فوراً خانه مسکونی مرا در وجه طلب خود ضبط خواهد کرد و زن و فرزندم بی خانمان و سرگردان خواهند ماند، اگر من میتوانستم از این بابت اطمینان حاصل کنم همین آن بمریضخانه مبرفتم.

شنیدن این بیان و دیدن آن وضع پریشان چنان مرا آشفته کرد که گریه در گلو گره کرده از خانه آن مرحوم بیرون آمدم و در فکر یا متن چاره که فقط تهیه مقداری پول بود بر آمدم حتی بیاره ای مقامات مستطیع مؤثر هم توسل جستیم ولی درم داران بی‌گرم که گوششان بهیچوجه شنیدن این قبیل نواهای دلخراش عادی نیست و جز آهنگ خوش زرد بگیر و سیم بستان هیچ نغمه ای را سازگار نمیدانند اعتنائی باستغائه من نکردند تا آنکه آزاد مرد یگانه و علامه ایمانند حضرت آقای تقی زاده که از اوان جوانی جوانمردی و مردانگی را باهم تام داشته و در استغنائی طبع و بی‌اعتنائی بمال و منال دنیا تالی مرحوم قزوینی است و از جمله جواهر ذیقیمتی است که هنوز چنانکه باید قدرش در این بازار خرف فیروشان شناخته نشده از قضیه اطلاع پیدا کردند و دقیقه ای از پای نشستند تا باعتبار آبروی شخصی خود که ملیونها قیمت دارد و صالح و طالح بارزش عظیم آن قائلند از چند نفر صاحب همت مبلغ منظور را بعنوان حق الزحمه کتابی که مرحوم قزوینی برای چاپ حاضر کند جمع نمودند و خود بشخصه بیانک رهنی رفتند و خانه آن مرحوم را از گرو بیرون آوردند و پس از ارائه قبوض مفصلا ایشان را بمریضخانه رضانور بردند.

مرحوم قزوینی که مکرر در مکرر بنگارنده میفرمودند من آقای تقی زاده را بعلت پاکى عنصر و شهامت و وطن پرستی و فضل و کمال از برادر خود بیشتر دوست میدارم بعد از حصول این اطمینان بمن گفتند «الآن طاب لی الموت»، بانهایت میل بمریضخانه میروم و باقی با خداست.

از کار گذشته بوده و تدارك فائت ديگر امكان نداشته است .

نعش آن گوهر گرانبها و علامه فاضل بی همتا همچنان تا اواسط روز در میان سه زن (خانم و دختر آن مرحوم و خانم آقای دکتر غنی) در خانه برجا بود تا بدستور جناب آقای علی اصغر حکمت و بهمت دوستان معدود ایشان که بتدریج گرد آمدند بمدرسه سیهسالار جدید حمل شد و پس از شست شوی و اجرای آداب مذهبی روز بعد مقارن ساعت یازده صبح در مزار شیخ ابوالفتح رازی در زاویه حضرت عبدالعظیم در ری بخاک سپرده شد .

باین ترتیب بچشم خود دیدیم که مرحوم قزوینی که بشوق تکمیل معلومات و خدمات، باحیای تاریخ و ادبیات این مملکت درست نیمی از عمر خود را در غربت بسر برده بود بعد از آنکه بوطن خویش باز گردید باز در کمال غربت و بی کسی مرد و در آن دقائق آخری هیچکس نبود که با حضور و بیانات خود درک عذاب مرگ را بر آن مرد حساس لطیف طبع زود رنج تخفیفی دهد و تسلی بخش خاطر پدر پیر و شوهر مهربانی شود که تا آخرین آنات حیات هیچ اندیشه و اضطرابی جز آینده نامعلوم دختر یگانه و زوجه غریبه خود نداشت .

مرحوم قزوینی که پرورده احکام قرآنی و اخبار و احادیث حکیمانانه حضرت رسول و ائمه و مستغرق در آراء و افکار خیام و مولوی و حافظ و ارسطو و افلاطون و آناتول فرانس و مترلینک بود بهیچوجه از مرگ و حشت نداشت بلکه مانند هر عاقل بلند نظری آنرا امری محتوم و در حکم سرمنزلی میدانست که خواه ناخواه امیر و فقیر و عارف و عامی باید در آن بار بیندازند و دماغ پرنخوت و طبع آلوده باغراض و هوی و هوس خود را در آنجا پاك کرده همه علی السویه تسلیم خاک شوند .

سال گذشته اندکی قبل از همین مواقع که حالت حبس البول و تورم مثانه در ایشان شدت گرفته و اطبا رفتن بمریضخانه و معالجه بطریق عمل جراحی را تجویز کرده بودند خدمت آن مرحوم رسیدم و چون شنیدم که چنین تصمیمی از جانب اطبا اختیار شده من هم ایشان را در این راه تشویق کردم . گفتند: فلانی من از رفتن بمریضخانه و عمل بیمی ندارم و میدانم که باسن وضع مزاج من يك طرف عمل مردن



میان علوم قدیمه بیشتر بادی و تاریخ و رجال و درایت توجه داشته چه این علوم علاوه بر آنکه ذهن را توسعه می بخشند روشی دارند مبنی بر تفحص و تدقیق و سنجیدن اقوال مختلفه بایکدیگر و قبول قول قوی و معتبر و رد اقوال ضعیف و آحاد و این روش باروش اروپائیان در علوم نقلیه تقریباً یکی است.

مرحوم قزوینی که کاملاً بسیره سرابا محتاطانه امثال طبری و طریقه دقیق اهل روایت و طرز کار امثال ابوریحان بیرونی در تحقیقات علمی آشنا بود وقتی که در اروپا شیوه تحقیق امثال سیلویستر دسامی و کاترمر و نولدکه و مارکوارت و دزی و گویدی برخورد دید که در واقع شاگردان حقیقی امثال طبری و ابوریحان همین جماعتند و روش ایشان که بافتضای سبز زمان کاملتر و منقح تر شده همان روش درست و صحیح قدماست نه روش خسته کننده و جانکاه و بیفایده طلاب لفاظ و آخوند های بیخبر از همه جا و متحجر در قالب تعبد و تقاید.

مرحوم قزوینی مکرر در حدنور نگارنده این ستور خدا را شکر میکرد که دیدن فرنگستان و آشنا شدن با طرز کار علمای جدید و مطالعه آثار ایشان او را از «عالم آخوندی» و «طرز فکر نجفی» نجات بخشیده و عظمت و وسعت دایره معارف و معلومات و از آن مهمتر عالم بی نهایت مجهولات بشری را در پیش چشم او نمودار کرده است و آن مرحوم خود از عالم طلبگی و آخوندی و شیوه فکر و روش درس و نحوه زندگانی و میزان فکر طلاب حکابانی شبرین و برعبرت داشت که اگر مدون شده بود از ممتع ترین کتب خواندنی بود.

اشتباه نشود و کسی تصور نکند که علامه مرحوم با علوم قدیمه عنادی پیدا کرده یا منکر آن نهاده بود. نه بلکه برخلاف این تصور مرحوم قزوینی که خود در هرباک از شعب این معارف از اعلم علما بشمار میرفت در این رشته، علوم مفید آنرا از غیر مفید آن بخوبی تشخیص میداد بهمین جهت مثلاً قسمت عظیمی از منطق قدیم و مباحثات و مناقشات فقها را در باب قصایا و اموری که حتی محتمل الوقوع نیز نیست و علوم جدیده موضوع آنهارا بکلی منتفی کرده است لاطائل بلکه ترضیع عمر میدانست صرف نظر از اینکه در عصر مادر میان مشغولین با علوم قدیمه دیگر کسی مثلاً در

تصحیح و طبع این کتاب بعلت کسالت شدید مرحوم قزوینی بامر آقای تقی زاده نجت نظر آن مرحوم بعده اینجانب واگذار گردید و جای بسی خوشوقتی است که چاپ و مقابله نمونه‌های آن تا آخر، قبل از رسیدن مرگ آن استاد علامه انجام یافت و عنقریب منتشر خواهد شد.

آری علامه قزوینی از میان رخت بر بست و با خود يك دنیا معارف و معلومات و تحقیقات عمیقہ استنباطات دقیقہ را بزر خاك برد و اگر اهل علم و معرفت برفقدان آن مرد عزیز بی نظیر تأسفی دارند بیشتر از این بابت است که علاوه بر آنکه چشمه فیاض اثر بخشی خشک شد گنج عظیمی از فیض تریب ثروت‌های معنوی ازدست رفت و دیگر به تشنگان حقیقت میتوانند از آن منبع فیض آبی بر آتش تشنگی درویی خود بزنند و نه نیازمندان معرفت دسترسی بآن خزانه پردرو گوهر دارند.

علامه قزوینی از نوادر نوابغی بود که وسعت معلومات قدیم و جدید را با غریزه کنجکاری و دقت در شأن هر چیز دارا بود و قدرت آنرا داشت که استقصای يك موضوع را درك کند و علت آن و روش انتقادی علمی و انصاف و بیطرفی علمای جدید را جمع داشت و شاید از زمان ابوریحان بیرونی تا کنون ایران چنین فرزندی دقیق و محقق نداشته بوده است.

بزرگترین فضل مرحوم قزوینی و مهمترین نکته ای که نشانه کمال استعداد حسن تشخیص و تیزهوشی اوست اینست که آن مرحوم پس از آنکه علوم قدیمه را چه در ادب و لغت و صرف و نحو و جد در فقه و اصول و کلام و حکمت و منطق در ایران تا درجه اجتهاد فراگرفت چون گذارش بارو با افناد و بر اثر عشق سوزانی که بدانستن هر چیز و فراگرفتن هر نوع معلومات داشت تحقیقات علمای آن سرزمین را مورد مطالعه عمیق قرار داد و نوشته‌های ایشان را از هر مقوله و در هر باب باموشکافی ولی با احتیاط تمام خواند و بر اثر حدت ذهن و ذوق سرشار بسرعت دریافت که راه تحقیق صحیح همینست که اروپائیان دارند و بین آن و روش معمول در مشرق زمین بعدالمشرقین است بلکه در پاره ای قسمت‌ها آنها راه درست همان راه و رسم اروپائی است و طریق مشرق زمینیان طریقی جز طریق ضلال نیست، و چنین بنظر میرسد که این نعمت عظیمی که مرحوم قزوینی را شامل حال شد بیشتر از آن بابت بوده است که آن مرحوم در

بر معارف اکتسابی مظهر فضیلت طبیعی و کمالات نفسانی بود آرام آرام یعنی با وجدانی راحت و خاطری فارغ از این دنیای آلوده ما رفت و ما را بفراق ابدی خود مبتلی ساخت.

البته هر کس که آن مرحوم را دیده بود از این فاجعه بزرگ متأثر است لیکن من که این سطور را با خاطری غرقه در اندوه و بیچارگی مینویسم شاید حق داشته باشم که باطناً بیش از هر کس خود را یتیم بدانم زیرا که بیست و شش سال با آن مرحوم مربوط بودم و از این مدت هجده سال آنرا غالباً شب و روز بایکدیگر محشور بودیم و موضوع صحبتی جز علم و ادب و تاریخ ایران و مسائل عبرت انگیز یا مفرح نداشتیم و چنان باهم ما نوس میزیستیم که با وجود نقصی که در طبیعت بشر هست و با اینکه هر دو شاید زیاد تر از حد اعتدال عصبانی و زودرنج بودیم حتی دقیقه ای نیز مابین ما کدورت و برودتی حاصل نشد و این بیشتر بر اثر هضم نفس و تربیت معقول و گذشت و انصاف فوق العاده آن مرحوم بود تا خضوع و فانی بودن این قطره ناچیز در مقابل آن دریای پهناور فضیلت و معرفت.

امروز من و مجله یادگار که آن مرحوم بزرگترین مشوق حقیقی آن بود و آخرین سطوری که بقلم آن فقید سعید بر صفحه کاغذ جاری شده دنباله مبحث «وفیات معاصرین» است یکه و تنها مانده ایم و بیم آنست که مخالفین سبک و روش آن مرحوم که از تمام معلومات دنیا دل خود را بانتقاد بیجا و استهزاء نا مربوط خوش کرده اند برضد ما و مجله یادگار که افتخار پیروی مسلک آن مرحوم را داشته و دارد بقول فرنگیها زیاد تر از سابق صفهای خود را بهم بفشردند تا حملات ایشان مؤثر تر شود بتو هم اینکه دیگر مثل سابق پشت ما بچنان کوه احدی نیست و از میدان در کردن ما کاری آسان شده است غافل از آنکه ما با وجود پشت شکسته و دل داغ دیده در مقام مجاهده در راه حقیقت که مسلک مقدس و همیشگی استاد ما بوده است همچنان ثابت قدمیم و تا آنجا که خداوند بما قدرت و استطاعت دهد آنی در طی طریقی که همیشه همان را فقط پیموده ایم دقیقه ای از پای نمی نشینیم و یقین داریم که روح پرفتح استاد عظیم الشان ما همواره همچنان هادی و مؤید

رجال و معرفت کتب بمقام حاجی میرزا حسین نوری و در درایه بیابۀ حاج ملاعلی کنی و در اصول بمرتبه حاج میرزا حسن آشتیانی و در فقه بدرجه حاج شیخ فضل الله نوری و در ادب برتبه صدر الافاضل و شمس العلماء قزوینی وجود ندارد، طلاب این علوم اگر هم همان مقام و منزلت اسلاف مذکور خود را پیدا کنند باز بهیچوجه قابل مقایسه بامرحوم قزوینی نیستند زیرا که مرحوم قزویمی علاوه بر آنکه بهترین شاگردان استادان و نعم الخلف آن بزرگواران محسوب میشد معلومات مقتبسه از ایشان را با روح و سلیقه ای که چکیده معارف اروپائی و تحفه فرج در بوسان ذوق و سلامت طبع اهل تحقیق مغرب زمین بود اشاعه و افاضه میکرد و این کاری است که هیچوقت از امثال علمای مذکور در فوق ساخته نبوده و نیست.

با اینکه در وطن پرستی ایرانی هیچکس شک و شبهه ندارد باز احدی نمیتواند در این نکته تردیدی کند که بیداری شعور ملی و حس ملت پرستی در ما بر اثر تحقیقات مستشرقین فرنگی بوده است. تمام افتخار ما بکورش و داریوش و عظمت دولت و تمدن هخامنشی و زردشت و مانی و خیام و ابوعلی سینا و اوربجان و حافظ و سعدی و مولوی و بهزاد و رضای عباسی، و آثار ایشان مدیون اکتشافات و انتشارات همان مستشرقین است و کسی که بیش از همه و پیش از همه این تحقیقات و اکتشافات را در میان ایرانیان فارسی زبان منتشر ساخت و آنها را تصحیح و تکمیل نمود و دنباله آن راه و رسم را تا آخرین دقیقه ای که انگلستان او از کار باز ماند رها نکرد مرحوم قزوینی است بلکه اثر مهم و یاد گار لا ینزال آن مرحوم ایجاد نهضتی است در این مرحله که خوشبختانه کم و بیش پروان و شاگردان او اگر چه بسیار معدودند دنبال آنرا دارند و اگر روزگاری مردم با انصافی پیدا شدند تا خدمت عظیم مرحوم قزوینی و شاگردان او را در احیای ملیت و ادبیات و آثار گذشته اجداد ما که راهنمای معاصرین و آیندگان و وسیله افتخار ایشان در حال و مستقبل است روشن کنند قدر این مرد بزرگ بیش از پیش واضح خواهد گردید.

مرحوم قزوینی که در عصر ما حکم دَرِ تَمِیم داشت و میتوان بجزات قسم خورد که در تمام عمر از او ترک اولائی حتی خرق هیچ عرف و عادتى ساذگ نشد و علاوه

## بیاد مرحوم علامه قزوینی

شهباز مرگ هر روز از میان نوع بشر هزار ها افراد عارف و عامی و نیکوسیرت و زشت کردار را بشکار میریاید ولی بامر گن علامه قزوینی باید باصطلاح فدما گفت که این بار او را شکاری شگرف بکنگال افناد چه تنها مرغی شکار نشد بلکه آشیاه ای الی الابد ویران گردید.

فماکان قیس هلمکه هلمک واحد      ولکنه بنیان قوم تهذما

اگر چه مرگ امری حتمی است و دیر یا زود همه باید بمیرند ولی بین مرگ بکنفر عالم و هنرمند بامر گن یک فرد عادی تفاوت از زمین تا آسمان است. یک فرد عادی چون بمیرد تنها کسان و نزدیکان خود را داغدار و از برکت حضور و وجود خود محروم میسازد در صور نیکه بامر گن یک عالم و هنرمند دنیائی از فینس و خیر بی نصیب میماند و کوب هداست و خضر راهنمایی از دست ایشان بدر میبرد.

البته آثار ذوقی و هنری و تألیفات جاویدی که از این طیفه مردم ممتاز برجای میماند همیشه هادی طالبان معرفت و انس و مونس حیرت زدگان وادی پریشانی و غم زدگی است و یاد ایشان باین وسیله همه وقت در خاطر هازنده است. لیکن اگر هر یک از آنان چند صباحی دیگر زنده بممانند و باز از سر چشمه ذوق و دین و علم آنان زلال معرفت و اطف میسر اوید چقدر دیگر بر سر مایه علمی و هنری بشر افزوده میگردید و تاچه اندازه زحمت کساییکه در آینده میخواستند راهی را که ایشان پیموده و در آن ورزیده و کار کشیده شده بودند به پیمایند کمتر میشد.

اگر اهنال آناتول فرانس و مترلینگ و فروید و برگسن هر یک چند سالی دیگر طول عمر میبافتند مسلماً هر کدام یکی دو شاهکار دیگر بر خزانه معرفت عمومی بشر می افزودند یا چند راز دیگر از مجهولات نامتناهی را از پس پرده اسرار سیرون میکشیدند.

ماست و بامرگ ظاهری آن زنده جاوید هیچوقت «آتشی که نمیرد همیشه» و مشعله افروز آن وجود مقدس مرحوم قزوینی بود خاموش نخواهد شد بلکه روز بروز نور و فروغ این نارمقدس که مجله محقر یادگار از آن «قبسی» است فروزان تر خواهد شد و روزی خواهد رسید که مردم ایران مرحوم قزوینی را در نهضت و تجدیدی که شروع شده و دیر یا زود جلوه و شکوه محسوسی خواهد یافت از بزرگترین پیشقدمان بلکه قائد اعظم آن بشناسند و بیس از آنچه امروز ما بامرگ او تأسف میخوریم و اشک میریزیم دچار حزن و تأثر شوند، و عابد رحمة الله رحمة واسعة



فرد علم و ادب مرحوم علامه قزوینی، در طرف راست ایشان دانشمند معاصر  
آقای دکتر غنی دیده میشوند

لابد در ماهم عیب وعلتی هست که ما خود ملتفت آن نیستیم و دیگران آنرا نقل میکنند و بر آن میخندند!

مرحوم قزوینی با آن همه فضایل طبیعی و کمالات اکتسابی کوچکترین ادعائی نداشت و هر وقت صحبت از امری پیش می‌آمد که بغیر از او هیچکس نمیتوانست در آن باب رأیی دهد یا قدمی بردارد بمن میگفت که: فلانی من ادعائی ندارم ولی شاید این کار را من پس از مدتها نمرین و ممارست بهتر از دیگران بانجام برسانم، بشکند دست آن بنائی که چهل سال بنائی کند و عاقبت نتواند يك خانه درست بسازد.

من هر وقت از همه جا مأیوس میشدم و باقتضای طبع تند جوانی زمام اختیار و چاره اندیشی از کفم بیرون میرفت بخدمت آن استاد میشتافتم و غالباً دوسه ساعت در محضر بر از صدق و صفای او گوش میشدم و سخنان پراز حکمت آن مرد بلند نظر و منقطع از آلودگیها و اغراض دنیائی را میشنیدم و میدیدم که او چگونه همه اسباب و علائق جهانی بی اعتناست و جز حقیقت محض طالب هیچ چیز دیگر نیست، بایک دنیا امید محضر پرفیض او را ترك میگفتم و بمدد انفاست قدسیه اوسعی و همت و شور و شوقم برای کار چندین برابر از بیشتر بیشتر میشد.

تفریر مقامات فضلی آن وجود جلیل البته از حوصله يك مقاله مختصر بیرون است بلکه تفصیل آن وقتی فارغ میخواید ناکتابی از آن ترتیب داده شود.

امروز که این گوهر یگانه از دست مارفته است من شخصاً مبینم که چقدر غافل و مسامحه کار بوده‌ام، چه اگر در پایان هر جلسه که در حضور آن مرحوم میگذشت در مراجعت بمنزل حاصل صحبتهای آن روز را در دفتری یادداشت میکردم امروز کتاب فوق العاده شیرین و مفیدی فراهم بود که بکار همه کس میخورد و بسیاری از فوایدی که امروز غالب آنها، حتی از خاطر من هم رفته است باقی میماند.

نگارنده در اینجا سعی میکند که باکمال اختصار بپاره ای از خصال آن مرحوم اشاره نماید تا شاید بدین وسیله بتواند شمه‌ای از اخلاق و روحیه آن فقید سعید را بکسانیکه آن مرحوم را ندیده بودند بشناساند، از این قرار :

بدیهی است که تمام معلومات و اطلاعات یکنفر هنرمند و عالم که عمری را بتفحص و موشکافی و فکر و تجربه گذرانده منحصر بهمان مختصری نیست که آنرا در طی کتاب یا کتابهایی یادر لباس شعر یا نقاشی یا موسیقی و غیره آورده بلکه این نمونه ها را میتوان موجی از دریای بیکرانی دانست که همه وقت گوهرزا و جواهر خیز است و هر آن قدرت آنرا دارد که بتموجی گوهری تازه بر ساحل بیندازد و گمشدگان لب دریا را شبچراغ فروزنده باشد.

يك نفر شاعر یا هنرمند که هنرا از آن جهت که هنر است دوست میدارد و آثاری از خود ظاهر میکند، یا يك تن نویسنده و عالمی که سر بسوس از روی دبگ جوشان خاطر و مغز پر خروش خویش بر میدارد و قسمتی از آنرا برای کاستن غلیان به نام کتاب و تألیف پراکنده میکند و از هر گونه خود نمایی و فضل فروشی فارغ است هرگز خیال یا مجال آنرا ندارد که تمام دانسته ها و استنباطات خود را در دسرس عموم بگذارد بلکه هر چه را حال اقتضا نماید نثار دیگران میکند و بقیه که شاید چندین برابر بیشتر از آثار ظاهر شده باشد همچنان در خزینة خاطر و گنجینه دل او مخزون میماند.

از مرحوم علامه نحریر بی بدیل سید احمد رضوی پیشاوری جز بعضی تعلیقات و افادات جیز دیگر بر جای نمانده است اما اگر کسی آن مرحوم را از نزدیک دیده و محضر بر برکت آن اوقیانوس علم و ادب را درك کرده باشد میدانند که در باب او مثل معروف عربی که: «حدث عن البحر ولا حرج» بتمام معنی صدق میکرد و یکساعت محاضره او حاصل خواندن يك کتابخانه کتاب و يك عمر تفحص و تتبع را صاف و ساده و سهل و آسان در اختیار مردم مستفید میگذاشت.

علامه موحوم قزوینی را نیز باید از همین سنخ مردم شمرد، وی باینکه در حین صحبت بی اغراق دریائی از معلومات بود که از شدت تلاطم شنونده را در ضبط و درك مستأصل میکرد هیچگونه تظاهر نداشت بلکه بر اثر کثرت هوش و بلندی نظر در نهایت تواضع میزیست و اگر وقتی رفتار یا گفتار کسی را عجیب و خارج از موازین عادی مییافت و آنرا از جهت غرابت و ندرت آن نقل میکرد بلافاصله میگفت: «سبحان الله



خالی نبود و با کسانیکه ایشانرا نمی شناخت با آنکه کمال ادب و انسانیت را رعایت میکرد زیاد حسن محض و سعه صدر نشان نمیداد و حتی المقدور از ملاقات کسانیکه هیچ ندیده و نشناخته یا از دوستان مورد اطمینان قبلاً اوصاف مخصوصاً درجه سواد و معاومات و میزان سن ایشانرا نشنیده بود احراز کلی داشت و ای چنانکه گفتم با دوستان صمیمی خود جان در بیک قالب بود و همه وقت در درک صحبت ایشان میکوشید و یاد دوست و هر یادگاری از او را با لطفی شاعرانه تلقی میکرد. شبی در پاریس در خدمت او بودم و خانم او یکی از صفحات سازنده معروف آلمانی افنباخ Offenbach را با گراموفون مینواخت. بی اختیار دیدم که اشک در چشمان آن مرد حساس حلقه زد، و گفت مرحوم حاج سید ابوالحسن علوی که بعد از ختم جنگهای اول بین المللی خود را در برلین در زیر ترن برقی انداخت و انتحار کرد این صفحه را بسیار دوست میداشت، سپس تا آخر شب متأثر و بذکر صفات حمیده مرحوم غاوی رطب اللسان بود.

از جلسات شیرین سرای لطفی که نگارنده سعادت حضور در آنها را در پاریس داشتم جلساتی بود که در آن اسناد علامه و مرحوم میرزا محمد علیخان فروغی طاب نراهما بصحبت میبرد اذیتند و از هر درو در ناب هر مقواه از جمله از ایام جوانی خود گفتگو می کردند.

این دو مرد جهان دیده و کتاب خوانده که از ایام جوانی در طهران باهم مانوس شده و باهم مبادله درس کرده بودند (مرحوم قزوینی به مرحوم فروغی عربی درس میداده و مرحوم فروغی با استاد فرانسه می آموخته) چنان در صحبت شیرین سخن و در بیان مطلب مفید و ممنوع سحر آفرین بودند که غالباً جلسات ایشان از عصر تا حدود ساعت دوازده شب طول میکشید و هیچکس احساس خستگی و ملالت نمیکرد بلکه درک طول زمان اهل مجلس را دست نمیداد و چون جلسه با آخر میرسید مثل این بود که حاضرین بر زود گذشتن وقت تأسف میخورند

در همان ایام خوش، مرحوم فروغی که در هیأت دولت جناب آقای حاج مخبر السلطنه هدایت مقام وزارت جنگ داشت به سمت سفارت کبرای ایران در آنکارا منصوب گردید.

۱- مرحوم قزوینی در میان فضائل اخلاقی تا آنجا که من دریافته ام چون بسیار حساس و نازک طبع بود باعث دوستی بیش از هر چیز نعلق خاطر نشان میداد بلکه در این مرحله از هیچگونه فداکاری و جان نثاری دربر نداشت .  
 او خود میگفت که جمعی از قدما در معنی « خل » که بمعنی دوست بی شائبه است چنین یاد آور شده اند که رفاقت و دوستی حقیقی فقط در میان دو طایفه از مردم دیده میشود یکی میان طبعه لوطیها و عیاران که در عالم دوستی سروجان را بالای یکدیگر میدهند ، دیگرین حکما و اهل معنی که بحقیقت و صفای دوستی کما هو حقه پی برده وداسته اند که :

دنیاخوش است و مال عزیز است و تن شریف

اما رفیعی بر همه چیز می مقدم است

مکرر داسمان رفاقت و دوستی بی شائبه ابن المقفع و عبدالحمید کاتب را نقل میفرمود و از اینکه ابن دو یار جانی در موقع رسیدن باز بصد عبدالحمید درود در پای مأمورین نقل افتادند و هر دو خود در عبدالحمید معرفی کردند تعجب مینمود و بر عالم صفای ایشان آفرین میخواند

عمق فکر و نجارب دقیق عبدالله بن المقفع همیشه آن مرحوم را فریفته میداشت و کتاب پر مغز «الادب الکبیر» تألیف این نویسنده حکیم ایرانی از کتب مطالعه همیشه آن مرحوم بود مخصوصاً ابن بیان ابن المقفع را بسیار پسندیده بود و کار مبست که «انسان چون خواه ناخواه موجودی مدنی الطبع و اجتماعی است بدون دوست نمیتواند زندگانی کند بخصوص که در گشودن راز دل و حاره جوئی در مشكلات و سپردن اسرار خاطر بیارانی محتاج است اما از آنجا که تمام مردم را نتوان این قدر و منزلت داد و مجرم رازهای نهانی خود کرد پس باید بعد از آزمایش دقیق یکی دوسه نفر را بدوسی برگزید و از ایشان هیچ سرومکنونی را مخفی نکرد و نسبت ببقیه مردم از خود بیگانگی بلکه حال فهر و درشتخوئی ظاهر ساخت» .

مرحوم قزوینی تازنده بود بهمین سیره میزیست یعنی باسشنای سه چهار تن دوست صمیمی بی ریاکه داشت در معامله و معاشرت با سایر مردم از سوء ظن و احتیاط

اروپایی در معرفت نباتات و اشجار و ریاحین تهیه کرده بود تطبیق مینمود، و کمتر درخت یا گلی بود که او دیده بود و اسامی آنها را بچندین زبان نمیدانست و یادداشت در باره آنها نداشت

مگر رخود آن مرحوم بنگارنده که غالباً در این گردشها در خدمت او بود می گفت که مردم ایران از اقسام درختها فقط چنار و نارون و سپیدار و زبان گنجشک و سر و کاج و چند درخت دیگر را می شناسند، بقیه پیش ایشان یاد درخت جنگلی است یا نبات و گیاه فرنگی و در فرهنگها هم در دنبال اسم هر يك نوشته اند « نام درختی است » یا معروف است. آن مرحوم را عادت بر آن جاری بود که لا اقل روزی یکی دو ساعت صحبتهای زود یا عصرها پیاده تنها یا بایکی از دوستان در محلهای مصفی و خالی از اغیار و مزاحمین بگردش میرفت، اگر طبیعت اطراف زیبا بود بتفرج و تماشا میبرد اذیت و اگر چیزی از این قبیل نمیتوانست او را مجذوب و فریفته کند این اوقات را بتفکر و تأمل میگذرانند سپس بخانه بر میگشت و بنوشتن یا مطالعه میپرداخت.

۳- خواندن و مطالعه شاید بزرگترین لذت یا مایه حیات مرحوم قزوینی بود، چیزی نبود که بدست او بیفتد و یا سراغ آنرا در جائی نگردد و تهیه کند و آنرا نا آخر بدقت تمام نخواند.

طرز مطالعه آن مرحوم آن بود که در خواندن هیچ چیز عجله نمیکرد یعنی وقتی بمطالعه مقاله یا کتابی مشغول میشد واقعاً زمان و مکان را فراموش می نمود و چنان در کله همان مطلبی که مورد مطالعه او بود او را حال استغراق و انقطاع کامل از همه جادست میداد که بهیچ کار دیگر نمیپرداخت و هیچوقت در طی مطالعه بك موضوعی دست بمطالعه دیگری نمیزد و بارها میشد که اگر حل مشکلی او را بسرعت دست نمیداد همه کارهای دیگر خود را تعطیل میکرد و همه ذکر و هوش و حواس خود را بجل همان مشکل معطوف میساخت.

از هر کس میبرسید و بهر که احتمال میداد کاغذ مینوشت تا یا بمقصود خود برسد و یا واقعاً از همه جوانب مأیوس شود و بمضمون «الیاأس احد الراحتین» خیالش فارغ گردد. مرحوم قزوینی در حین مطالعه همه وقت مدادی و مداد پاک کنی در دست داشت

ساعت ده صبحی با مرحوم قزوینی بایستگاه راه آهن رفتیم نامرحوم فروغی را که عازم ترکیه بود مشایعت کنیم پس از تودیع، قطار سریع السیر شرق که از پاریس یکسره باستانبول میرود حرکت کرد و در طرفه العینی از چشم ما ناپدید شد. اینحال چنان تأثیری در مرحوم قزوینی ایجاد نمود که بی اختیار بر تمدن جدید و وسائل مکانیکی آن لعنت فرستاد، دست مرا گرفت و باهم بکافه مقبل ایستگاه رفتیم، و گفت فلانی در ایام قدیم وقتی یکی از دوستان با شتر با کجاوه بسفر میرفت انسان تا مدتی دور شدن او را میدید و باتکان دادن دستمال و اشاره دست آرام آرام بر رفتن تدریجی او عادت میکرد تا از مد نظر ناپدید میگردد. امروز با وسائل جدید چنان دور شدن يك نفر دوست از پیش چشم بسرعت انجام میگیرد که تا دیده برهم میزنی اثری از او پیدا نیست و گوئی که هرگز نبوده است.

در سال ۱۳۱۲ شمسی موقعیکه نگارنده بارسوم پاریس رفتم قبلاً بآن مرحوم خبری از آمدن خود ندارم و پس از ورود بخدمنش شتافتم. البته وی از این آمدن غیر مترقب من نامدتی در تعجب بود سپس از من گله کرد که چرا ساعات رسیدن خود را بپاریس بیشتر بایشان اطلاع نداده ام تا بایستگاه بیایند: گفتم نخواستم موجب زحمتی شده باشم، و عذرهای دیگر از این قبیل آوردم. گفت فلانی هیچیک از این حرفها معقول و مسموع نیست فقط تودوست خود را از لذاتی بی نصیب گذاشتی و نخواستی که من بایستگاه بیایم و باشوق و امیدی آمیخته بنگرانی در میان مسافربن قطارهایی که میرسند بگردم و پس از مدتها دوری یکی از دوستان خود را بیابم و از این حال لذتی را که می دانی دریابم.

۲- بعد از دوست و رفیق، مرحوم قزوینی طبیعت را بسیار دوست میداشت مخصوصاً باقسام گلها و نباتات و شناختن اسامی و اصل و منشأ و خاصیت هر يك از آنها عشقی مفرط میورزید، و قسمت عمده از ایام تفریح و گردش او در باغهای نباتات پاریس و اطراف آن، یاد تماشای نمایشگاههای ریاحین میگذشت، همه را بك بك از نزدیک بدقت میدید و اسامی و خواص هر يك را از اهل خبرت میپرسید و یادداشت میکرد، سپس بعد از مراجعت بمنزل در تحقیق اسامی فارسی و عربی آنها میکوشید و با کتابهای مخصوصی که بزبانهای

بخاطر دارم که روزی در حضور آن مرحوم در فرهنگستان بودم، مرحوم فروغی از یکی از فضلا املائی لغتی را پرسید که بصادصحیح است یا بسین؟ او گفت هرطور که حضرت اشرف بفرمایند! مرحوم قزوینی بقدری از این مجامله عصبانی شد که مافوق نداشت و همیشه باکمال استعجاب میگفت که: آیا ممکن است که انسان برای خاطر مصلحت وقت و خوش آمد حضرت اشرفی املائی لغتی را هر وقت بشکلی بنویسد؟

روز دیگر در فرهنگستان یکی از علمای علمدار تغییر لغات عربی بفارسی پیشنهاد کرد که «اساس» را تبدیل بکلمه‌ای فارسی کنیم و پیشنهاد او این بود که بجای آن «بنیان» بگذاریم. توهم اینکه بنیان هم مثل «بنیاد» فارسی است.

مرحوم قزوینی بآن شخص گفت که بنیان عربی است و «کأنهم بنیان مرصوص» را هر قرآن خوانی خوانده است. آن شخص خجل شد و رفت که کلمه‌ای دیگر که «فارسی سره» باشد بجای اساس بیاید. بعد از آنکه از جلسه بیرون آمدم من بآن مرحوم جسارت گفتم: که این یاد آوری شما خوب نبود، ملاحظه فرمودید که این شخص بین فارسی و عربی تشخیص نمیدهد بنابراین با قبول پیشنهاد او اگر يك کلمه مفهوم مثل «اساس» از بین میرفت لا اقل يك کلمه مفهوم دیگر بجای آن میماند و لغت ساختگی نامفهومی بجای آن نمیآید. فرمود: بسیار صحیح گفتمی و من در این باب اشتباه کردم.

۴- مرحوم قزوینی در تمام امور زندگی بسیار عاقل و محتاط و دقیق بود، کوچکترین دقیقه‌ای از دقائق چه در امور عادی زندگی چه در مطالعه ممکن نبود نظر او را جلب نکند و آن مرحوم از سر آموختن یا ضبط آن درگذرد.

بهبانه ثبت مخارج یومیه دفترچه‌ای داشت که در آن هر روز علاوه بر ثبت خرج و دخل روزانه کلیه امور قابل یادداشت را روز بروز ضبط میکرد و آن دفترچه‌ها که همه در ضمن کتب و اوراق آن مرحوم بجااست و شاید عددی بسی برسد در حقیقت در حکم روزنامه زندگی اینمدت از عمر آن مرحوم است و خود آن مرحوم بقیاس کتاب معروف «واقعات بابری» آنها را واقعات خود نامیده بود.

( همیشه در هر يك از جیبهای او مدادی بود ) و هر چه را میخواند یا تصحیح و حاشیه میکرد با در کنار صفحه یادپرشت صفحات اول و آخر کتاب مطالب مهم و شیرین یا نادر و مضحك و مهمل را یاد داشت مینمود . تمام کتابها یا مقالاتی که از تحت نظر مطالعه او گذشته مملو از این تصحیحات و ملاحظات است و گاهی تحقیق درباره يك لغت یا اصطلاح یا اصلاح و تکمیل مطلبی در طی مطالعه چندین روز و شب او را گرفته و حاصل آن بصورت يك مقاله یا يك رساله که بهمان کتاب و مقاله بدست آن مرحوم ضمیمه با در دفترى علیحده ضبط شده درآمده است .

شاید بهترین ثمره حیات علمی آن مرد جلیل القدر همین گونه یادداشتها و تصحیحات و ملاحظات کوچک و بزرگ باشد که در پرشت کتابهای خود آن مرحوم با یکدیگر ضبط شده چه یات بگناه با آنها میزان دقت و کنجکاوى و انصاف و شوق سوزان او را بیافزن حقیقت و وسعت دامنه اطلاعات او را بخوبی میرساند ، ضمناً چون وی مردی حساس و نکته سنج و ظریف بود این یادداشتهای او بسیار شیرین و عبرت آموز است و خواندن بعضی از آنها که از سر عصبانیت بقلم آن مرحوم جاری شده گاهی انسانرا از خنده روده بر میکند .

درجه حساسیت و تعصب او سمیت سلامت املاء و انشاء فارسی تا آن اندازه بود که گاهی واقعا برای يك املاء غلط یا يك نوشته نادرست که از یکی از معاشرین یا دوستان خود میدید ، با بکالی با او میبرد تا با او اولتیماتومی در این باب میداد و اصلاح املاء و انشاء غلط و ترك این روش ناپسند را جدا از او خواستار میشد ، بهمین نظر نسبت بفرهنگستان ایران هیچگونه ارادنی نداشت و کار لغت تراشی و تبدیل کلمات مانوس و مفهوم را بلغات ساختگی یا مهجور از جانب اعضای آن سخت زشت میشمرد و بسیار تعجب میکرد که چگونه جمعی که خود همه اهل فضل و کمالند راضی بارتکاب چنین عمل ناصوابی میشوند و غالب اوقات رعایت مصالح و روز ابشارا از دفاع حق و حقیقت باز میدارد ؟ آن مرحوم اختیار این روش را ناشی از دو چیز مدامت یکی آنکه غالب اعضای فرهنگستان ما از دنیا و وضع کار این قبیل انجمنها در ممالک متمدنه بیخبرند ، دیگر آنکه با وجود مهارت در رشته های مختلف غالباً بزبان و ادبیات فارسی و عربی چنانکه باید آشنائی ندارند و این جمله را هم جاهلانه از قیاس لغات و ادبیات السنه اروپائی میدانند .

مرحوم براون را سلیقه این بود که این قبیل نسخ عزیز نادر را که تصادفاً از حرق و غرق و دستبرد زمانه محفوظ مانده و خوشبختانه یکی دو نسخه از آنها بدست ما رسیده است باید فوراً بهر شکل که ممکن شود بطبع رساند و آنها را بوسیله تکثیر نسخ از تلف شدن نجات بخشید، بعدها اهل تحقیق و تتبع اغلاط آنها را رفع و مشکلات آنها را حل مینمایند و مکرر در همین باب بمرحوم قزوینی نوشته بود که: «آفت هاست در تأخیر و طالب را زبان دارد» اما سلیقه مرحوم قزوینی این بود که یا نباید بکاری دست زد یا اگر اقدامی میشود باید حتی المقدور کامل باشد تا مطالعه کنندگان نگویند که ناشر فلان غلط را در متن کتاب دیده و بتصحیح آن نپرداخته است.

با وجود پیروی از این سلیقه باز آن مرحوم هیچوقت انصاف را از دست نمیداد و ابدأ از روش مرحوم براون انتقاد نمیکرد بلکه بجبهاتی نظر آن مستشرق نامی را صاحبتر می‌شمرد ولی می‌گفت که هر کس سلیقه ای دارد، من اینطور ساخته شده‌ام و نمیتوانم از روش خود دست بردارم.

۵- مرحوم قزوینی بی‌نهایت کنجکاو و تشنه جمع معلومات و نکات لطیف و عبرت انگیز بود، چه هر چه بدست او می‌افتاد چه راجع بجاهلیت عرب و ملل دیگر بود چه راجع بزمان مآحتی زندگانی آر تبست های هالیوود میخواند و چون هنرمند خاصی در مطالعه داشت درست همان جنبه ممتنع و شیرین یا عجیب آن نظر او را جلب میکرد آنرا یادداشت میکرد و بر آن حاشیه مینوشت و بعد آنرا برای دوستان خود نقل مینمود. اینک بعضی از بیخبران نوشته اند که مطالعات آن مرحوم منحصر بآثار ادبی و تاریخی قرون بعد از اسلام ایران تا قرن هفتم هجری بوده بکلی مهمل است، آن مرحوم از احوال صائب و حکیم شفائی اصفهانی و میرنجاتی هماغذراطلاع داشت که از احوال سعدی و حافظ و مولوی، فقط بشعرو کلام آن شعرا بی‌اعتنا بود و ایشان را در مقابل امثال سعدی و حافظ و مولوی قابل توجه نمیشمرد.

مرحوم قزوینی از ابام طلبگی خود حکایاتی نقل می‌کرد که همانها معرف همین حس کنجکاو و شدید و شور و شوق آن سعیدفقیذ در راه درک و فهم هر چیز بود و میرساند که او با وجود تعلق بخاندانی دینی و تربیت یافتن در محیط آخوندی آنها در آن ایام؛

این دفترچه ها که مستخرجات یکقسمت از آنها تحت عنوان «وفیات معاصرین» در شماره های متعدد مجله یادگار بقلم آن مرحوم منتشر شد و آخرین آنها بمرگ آن علامه استاد انقطاع پذیرفت از نفیس ترین یادداشتها برای تاریخ معاصر است و ما خود هر وقت بنکته ای در این باب احتیاج پیدامیکردیم بایشان مراجعه مینمودیم و فوراً جواب صحیح و دقیق میشنیدیم حتی بسیاری از امور مربوط بزندگان خود ما که تاریخ و کیفیات آن فراموشمان شده در واقعات زندگانی آن مرحوم ضبط است .

همین دقت در ضبط در تحقیقات و تتبعات آن مرحوم نیز در تواتر مدد عمر رعایت میشد و تا آنجا که برای بشری با اسباب و وسایل موجوده امکان داشت آن مرحوم از تتبع و استنضای مطلبی باز نمی نشست و این کلام حکیم و منجم معروف کوشیار گیلانی را بسیار پسندیده بود که گفته است : پس از مرگ من مردم نخواهند گفت که فلانی کار را در چه مدت کرده بلکه خواهند گفت که آنرا چگونه بانجام رسانده است .

مرحوم قزوینی در مسلك تحقیق و تتبع باصطلاح *Perfectionniste* بود یعنی میخواست که هر کاری را بحد کمال برساند بهمینجهت گاهی روزها و ماهها از اوقات برای یافتن صورت صحیح و واقعه ای یا تاریخی کلبه مصادر و مظان ممکنه را تحت مطالعه می آورد و اوراق و صفحاتی را سیاه میکرد تا قلب او از آن جهت که دیگر هیچ مطالعه و مراجعه ای را در باب مطلب مفسود مهمل نگداشته راحت شود، و انصاف اینست که در اینکار شیوه آن مرحوم بوسواس کشیده بود و هر نوشته او چندین بار قلم خوردگی و فصل و وصل و افزایش و نقصان و حواشی اضافی با مرکبهای مختلف داشت و شاید هم یکی از علل آنکه از آن مرحوم آثار مرسل و تألیفات مستقل زیاد بجا مانده همین نکته بوده است مثلاً سه جلد تاریخ جهانگشای جوینی که بنصحیح و تحشیه او انتشار یافته و از شاهکار های بی نظیر تتبع و دقت و نمایندگی دقیق ترین روش تحقیق اروپائی جدید است از ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۷ میلادی یعنی بیست و پنج سال بطول انجامیده و قریب يك نلث از اوقات عمر آن مرحوم را گرفته است .

بین آن مرحوم و مستشرق فقید پروفیسور ادوارد برادن همیشه در باب انتشار نسخ قدیمه فارسی و عربی اختلاف سلیفه وجود داشت .



تعجب می کرد و میگفت که اگر در اروپا مثلاً کسی بچرچیل یا مستر ایدن بگوید که ایشان وطنپرست و درستکارند البته توهینی بآنان است چه ایشان در خدمت بمملکت خود طریقی دیگر غیر از این بخاطرشان خطور نمی کند؛ تذکار این مراتب چیزی بر حیثیت ایشان نمی افزاید و عیناً مثل اینست که در بیان محامد کسی بگویند که او حرامزاده نیست<sup>۱</sup>

مرحوم قزوینی هیچوقت تن قبول کاری که یا تخصص آنرا در خود نمیدید یا وقت را برای بسر رساندن آن کافی نمیدانست نمیداد، هر قدر دوستان او در طهران اصرار کردند که مقام استادی دانشگاه را قبول و برای تدریس در آنجا حاضر شود زیر بار نرفت و گفت من تشخیصی در معلمی ندارم و اگر چیزی میدانم از نوع همین تصحیح متون قدیمه و نوشتن مقدمه و حواشی بر آنهاست و اگر هم بخواهم خود را برای تدریس حاضر کنم چون وجداناً نمیتوانم چیزی را که کاملاً نمیدانم بدیگران بیاموزم ناچار باید مدتی و قتم صرف این کار شود و عمرم بآن وفا نخواهد کرد.

در سال ۱۹۲۵ میلادی که نگارنده در پاریس بودم بر اثر فوت مرحوم کلمان هوار مستشرق فرانسوی کرسی تدریس زبان فارسی در مدرسه السنه شرقیه پاریس خالی ماند و چون آقای هانری ماسه که نامزد جانشینی کلمان هوار بود در آن وقت در الجزایر تدریس می کرد و در وسط سال نمی توانست کار خود را رها کند و پاریس بیاید قبول تدریس در مدرسه السنه شرقیه پاریس باینجانب تکلیف شد لیکن نگارنده دوست فاضل عزیز ما آقای مینورسکی چنین صلاح دیدیم که مرحوم قزوینی را برای قبول این شغل حاضر کنیم تا شاید از اینراه در قروضی که از بابت خرید خانه ای بگردن او مانده بود تخفیفی حاصل شود، بهزار و یک زحمت آن مرحوم را بقبول این شغل موقت وا داشتیم و بسا اینکه از بابت خدمت مادی که از اینراه باو شد همیشه ممنون بود باز از اظهارا کراه از معلمی هیچوقت خودداری نداشت.

چند سال قبل دوست دانشمند ما آقای بدیع الزمان فروزانفر و جناب آقای سید محمودخان فرخ متصدی کفالت آستان قدس وضوی برای ابراز خدمتی نسبت بآن استاد محترم پیش خود تریبی دادند که از عایدات آستانه مبلغی را تحت اختیار مرحوم قزوینی

باقضای استعداد طبیعی از همان اوان میکوشیده است که این قفس تنگ محدود را بشکند و به عالمی وسیعتر و منزه تر بر واز کند.

خود آن مرحوم حکایت می کرد که در ایام طلبگی برای آموختن فنون کشتی و یاد گرفتن اصطلاحات پهلوانان تا مدتی مرتباً بزورخانه میرفته است و بهمین علت شرح احوال و مقامات بسیاری از پهلوانان او آخر عهد ناصر و دوره مظفری را بخوبی میدانست.

مدتی از اوقات را نیز بازی شطرنج گذرانده و خود آن مرحوم میگفت: که ایامی چنان عشق باین بازی پیدا کرده بودم که حتی در کوچه در حین راه رفتن باز در عالم خیال با حریف شطرنج میباختم و برای مغلوب ساختن او طرحها میساختم. وقتی از روی آجر فرشهای مسجد شاه میگذاشتم و دروهم خود با آنجا رسیده بودم که باید در روی نطع شطرنج حرکت اسب کنم، بی اختیار بجای آنکه راه را مستقیماً طی نمایم در همان حال حرکت بطرف دست راست متوجه شدم و باینک جست پارا روی نظامی دوم دست راست گذاشتم، یک مرتبه به خود آمدم و بمزله برگشتم و شطرنج خود را شکستم و دیدم که اگر این سیره ادامه پیدا کند دیر بازود من دیوانه خواهم شد و بهمان نظر دیگر بشطرنج دست نبردم.

همین واقعه و وقایع دیگری نظیر آن دلیل قوت اراده و تسلط عجیب آن مرحوم بر نفس خود بود، باینکه مدت‌ها سیگاری کشید از مدتی قریب به هفده هجده سال قبل بکلی از استعمال دخانیات دست برداشت. هر وقت اراده می کرد یک سیگار می کشید و هر وقت نمیخواست تا پنج شش سال هم بآن دست نمیزد.

۶- اگر بگویم که مرحوم قزوینی در درستی و راستی و امانت و عفت و رعایت حق و عدالت و پیروی از قوانین هر مملکتی که در آنجا ساکن بود همه جوانب را مورد نظر کلی قرار میداد شاید توهینی بساخت مقدس آن مرد باشد، چه او عقیده داشت که تمام افراد انسانی باید طبعاً باین صفات متحلی باشند و رعایت این اصول برای هیچکس فخر و فضلی نیست. هر وقت میدید که در روزنامه های ایران در ذکر نام کسی مینویسند که او از اعضای وطن پرست و پاکدامن و درستکار و صحیح العمل فلان وزارتخانه است بسیار

خلاصه اگر بقول شاعر بگویم که نوشتن کتاب فضل مرحوم قزوینی را آب بحر کافی بیست شاید زیاد اغراق نگفته باشم اما افسوس که مجال سخن تنگ است و قلم و دل شکسته نگارنده هم پیش از این تاب و توان ندارد، ناچار کسفنار خود را باین بیت شاعر بزرگ انگلیسی الکسندر پوپ که در باب جاوید ماندن آثار خود سروده و یکی از دوستان مشترک ما جناب آقای محمد جعفر شیرازی آنرا از فرنگ پس از شنیدن فاجعه مرگ قزوینی بنگارنده نوشته و بفارسی نیز ترجمه کرده اند ختم میکنم و آن اینست.

O Death! Where is thy sting!

O Grave! Where is thy victory!

من بگبنی زنده عشقم مرا کی مرد گيست

ای اجل نیش کجا وای احد فتح نو جیست؟

برای تصحیح و انتشار یکی از نسخه های خطی کتابخانه آستان رضوی بگذارند و چکی بمبلغ ۵۰۰۰۰ ریال بعنوان پیش قسط بخدمت استاد مرحوم فرستادند. مرحوم قزوینی فوراً آنها برگرداند و گفت که: چون علی العجالة تمهیدانی بگردن دارم و نمیدانم که عمرم بایفای آنها وفا خواهد کرد از قبول آن معذورم و نمی خواهم که ورثه من زیر بار دین بمانند، و عین همین عمل از آن مرحوم صادر شده در باب وجهی که جناب آقای مرآت آنرا از طرف دربار برای شرکت در مهرست نویسی کتابخانه سلطنتی بیس ایشان آوردند و مورد قبول آن مرحوم واقع نگردید.

۷- عشق و علاقه مرحوم قزوینی بادیاب و تاریخ ایران بکلی خالصاً و مخلصاً بود و هیچوقت این کار را برای کسب نام یا تحصیل نان نمی کرد، هیچ لذتی برای آن مرحوم بالاتر از آن نبود که نکته ای یا حقیقتی را در این راه کشف نماید و بر هر کس هم که این راه را میرفت هزار آفرین و تحسین میخواند، تا قدرت و قوت در او باقی بود چشم از مطالعه و فلم از نوشتن و یادداشت کردن بر نگرفت و بمجله بادگار که تحت نظر نگارنده انتشار مییابد کمال علاقه داشت، علاوه بر آنکه تمام آنرا سطر بسطر میخواند و همه گونه تشویق و همکاری صمیمانه می کرد دوستان دیگر را نیز باین عمل ترغیب مینمود و شاید آخرین سطروری هم که بقلم آن مرحوم جاری شده همانها باشند که برای شماره اخیر یادگار نوشته است.

نگارنده در ۱۵ اردیبهشت ماه گذشته بعد از آنکه شب بمنزل آمدم دیدم آن مرحوم با عذ ذیل را که عیناً نقل میشود بمن نوشته است

« پنجشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۸

دوست فاضل ارجمند چون اینروزها حال من خوب نیست و نمیتوانم فلم بدست گرفته چیز بنویسم مستدعی است منتظر مقاله از من برای ابن نمره نباشد، البته اگر خداوند بهبودی داد برای شماره بعد چیزی حاضر خواهم کرد. مخلص حقیقی  
محمد قزوینی»

دیدن این نامه مرا سخت منقلب کرد و تقریباً یقین کردم که دیگر جریان طبیعت کار خود را رو بانجام رساندن است.

۱۸ رجب المرجب ۱۳۶۸ هجری قمری در سن هفتاد و پنج سالگی (۱) چشم از جهان فرو پوشیده و دنیای علم و ادب را بهجران ابدی خود دچار ساخت .  
 فوت او برای ادبیات ایران و علوم اسلامی ضایعه جبران ناپذیر میباشد و نگارنده بسهم خود از این ضایعه بزرگ زایدالوصف متأثرم و این مصیبت عظمی را بخاندان محترمش و جمیع دانشمندان و فرهنگیان ایران تسلیت عرض میکنم ؛ و از خداوند منان مسئلت مینمایم که آن فقید سعید را غریق رحمت فرماید .  
 علامه قزوینی در گذشت و مصیبتی برای کسانی که از نزدیک و دور با او آشنا میبودند ، و گذشته از علو مقام علمی و ادبی و برا واجد آنهمه صفات حمیده و اخلاق پسندیده میدیدند بسی بزرگ میباشد .

شما خوانندگان این سطور اگر بحقیقت شخصیت شریف این مظهر مغنویت و اخلاق و علم و فضیلت متوجه میشدید هر آینه می فهمیدید که چگونه با درگذشت وی یکی از اشجار مشمره کهنسال باغستان علوم و ادبیات ایران و اسلام ریشه کن گردیده و حال آنکه حتی در منتهای پیری و سالخوردگی میوه های شاداب و رنگارنگی در شاخسار وجود خود میپروراند و آنوقت بود که از شدت تأثر قلبتان مجروح میشد و سلیات اشخاص در درمان جراحت آن اثری نمیبخشید .

گوئی چشمان او در عالم اشباح باز است و هنوز نفرزندان حساس و تشنه علم و معرفت این آب و خاک مینگرد و امید آن دارد که دنبال کارهای فرهنگی او را بگیرند و در راه ترویج معارف و رونق مکتب ابداعی او مانند خودش از بدل مال و جان و عمر مضایقه نمایند .

اگر بگویم که این وجود شریف تمام خصال حمیده را در خود جمع نموده بود مبالغه نکرده ام و چنانچه بگویم در ردیف دانشمندان و محققین و صاحب نظران طراز اول این کشور در قرن اخیر قرار داشت اغراق نگفته ام . زیرا با جمع کردن کمالات و فضائل بسیاری در وجود خود ، خویشتر را بمنزله رفیع ارتقاء داده و

---

۱ - مرحوم علامه قزوینی در تاریخ وفات هفتاد و چهار سال و سه ماه و هجده روز از عمر شریفش میگذشته است .

## در رثاء مرحوم قزوینی

هموطنان عزیز یکی از بزرگترین شخصیت‌های علمی و ادبی ایران که مدت چهل و چهار سال از عمر عزیز خود را در کتابخانه‌های مهم اروپا برای مطالعه و تحقیق و نگارش هزاران صفحات پر مغز و دقیق در باره علوم و ادبیات ایران و اسلام اختصاص داده و در حقیقت مظهر افتخار ایران در قرن اخیر می‌باشد ده سال قبل بوطن خود باز گشت و در گوشه‌ئی از نقاط شمال غربی تهران مسکن گزید. این شخصیت عالی همان دانشمند بزرگواری است که نگارنده بمناسبت آغاز هفتاد و سومین سال ولادتش مختصری از خدمات و برادر شماره ۱۵ این مجله (اخگر) در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی یاد نمود و تا حدی مقام ارجمندش را در جهان دانش و ادبیات معرفی کرد.

در مدت اقامت احیرش هم در تهران دقیقه‌ئی از پای نشست و در تعقیب کارهای گذشته خویش به تصحیح و تحشیه و در حقیقت احیای کتب نامدار ادبی ما پرداخت اما رنجها و مشقات فراوانی که در مدت متجاوز از پنجاه سال اشتغال بکارهای فرهنگی ویرا خسته و ناتوان ساخته بود آثارش در سه ساله اخیر در وجودش ظاهر و هویدا گردید و آن پیکر نحیف را که در منتهای پیری میزیست رنجور و در بستر بیماری انداخت شدت بیماری تدریجاً از نیروی او میکاست و قوای جسمانی‌ش را روز بروز رو بتحلیل میبرد. تا جائیکه درمان پزشکان در او فایده نبخشید و اثر داروها در مزاجش سودمند نیفتاده سرانجام پس از چند ماه ناخوشی زندگی را بدرود گفت و در ساعت ده بعد از ظهر روز جمعه ششم خرداد ۱۳۲۸ هجری شمسی مطابق با

علمی *Méthode scientifique* بدرجه نئی میبود که حتی از ساعات استراحت شبانه خود بدان اختصاص میداد و تانیمه شد در کتابخانه<sup>(۱)</sup> گرانهایش بدان اشتغال داشت، بطوریکه تا سه روز قبل از موت کتاب از دستش نیفتاد.

در نتیجه معاشرت با تعداد بسیاری از محققین و استادان بزرگ و مستشرقین اروپائی و آشنائی به روش تحقیق و تتبع آنان و گذرانیدن قسمت اعظم عمر در جوار خزان علم و ادب دیبای متمدن و اشتغال به يك سلسله تحقیقات دامنه دار عمیق در کتابهای پیشینیان با اعمال در تحقیق و تتبع سبک جدیدی ایجاد نمود که از ممتازات آن دقت و صحت و امانت و موثکافی و حقیقت جوئی و روشن ساختن معصلات علمی و ادبی طبق سند علمی میباشد.

البته نمیخواهم بگویم که این شیوه سانه مورد توجه بوده بلکه میخواهم یاد آوری کنم که کمتر دانشمندی را در ایران سراغ میتوان کرد که شیوه تحقیق قدما امثال ابوریحان ابوعالی سینا و رازی را با شیوه استادان جدید اروپائی با هم آمیخته و ابتکارات و تجربیات يك عمر خود را هم بدان افروخته و با يك اصول علمی مطالعات و تحقیقات خود را ادامه داده باشد.

از عوامل مهمی که در پیشرفت و ترقی معنوی مرحوم قزوینی مؤثر بود همانا استعداد شکفت انگیزی بود که خداوند منان بدو عنایت فرموده بود و خوشبختانه که آفریدگار او را لایق آن استعداد داشت و وجودش را با اعطاء این موهبت عظمی بسی بزرگوار ساخت. زیرا در قرآن بدین معنی اشاره فرمود و چنین گفته: «کسی را که شایسته ببیند استعداد و نبوغ بخشد و با چنین موهبت عظیم لطف و عنایت خود را در باره اش نهایت رساند و این حقیقت عالی را جز خرد مندان درک نمیکند» (۲)

دیگر از عواملی که در ترقیات او تأثیر داشت تماس او با دانشمند بزرگی نظیر پروفیسور براون بود که معاشرت این مرد بزرگ در وجودش بمنزله کاتالیزری عمل کرد و ذوق او را تحریک نمود چه این دانشمند انگلیسی گذشته از واجد

۱ - فهرست کتب مرحوم علامه قزوینی بالغ بر چهار صد مجلد بوده است.  
 ۲ - یؤنی الحکمة من ینشاء ومن یؤن الحکمة فقد اوتی خیرا کیرا و ما یندر کرا الالوالالباب

خصال بارز او بود که در نتیجه وجود او را بزرگوار جلوه میداده و بر خلاف کسانی که در بذل علم بخل میورزند از ترویج دانش فروگذار نمیکرد و فضیلتی را که با علوم اسلامی سروکار داشتند از منعی فیض وجود خود بهره‌مند مساخت.

بسؤالات اشخاص در اسرع وقت جواب میداد و در صورتی که مطالب استفتائی عمیق میبود شواهد علمی و تفصیلاتی ذکر مینمود بطوریکه هر یک از این قبیل نامه‌هایش بمنزله دستور قطعی ست که روش تحقیق و نگارش و تتبع را میآموزد: زیرا سرا پا حاوی مطالب دقیقی بود، و از طرفی در باره وقت و صحت آن شکی نتوان یافت. وی ابدأ بظن خود عمل نمیکرد و در تحقیقات خودش جز با استدلال پای‌نمد چیز دیگری نبود از اینرو نوشته‌های وی از سهو و خطا مصون میبود.

در هر موضوعی که بتحقیق میپرداخت با کنجکاوی و استفسای در کتب حق مطلب را ادا میکرد و نکته‌های باقی نمیکذاست و از طرفی بدرستی تحقیقات خود علاقه و آفری داشت و هیچگاه نجات تأثیر احساسات شخصی قرار نمیکرفت. در اظهار عقیده صراحت مخصوصی داشت و در عین حال بدون کنجکاوی و حصول اطمینان مطلبی را اشاء نمیکرد.

این دانشمند بزرگ توابع و فروتنی را شعار خود ساخته بود و آنچه معلومات شخصی را بضاعت مزجاء مینداشت از اظهار بدانش فرسنگها دور بود و جز در مواردی استفتائی از او میشد سخنی نمیکفت.

هر کس در برابر او قرار میگرفت خوبشتر را در مقابل او قیانوس عظیمی از معارف مختلفه میدید که امواج بلند علوم در سراسر وجودش در حرکت میبود و همینکه لب بسخن میگشود آثار احاطه فراوانش در موضوع مورد گفتگو پدیدار میگردد.

فزوننی طالب شهرت و جاه و مقام دنیوی نبود و آنچه بتصور بیاید کرد این کارها که بعقیده من بازیچه در صحنه زندگی بیش نیست نمیکردید.

دقایق عمر را بترویج علوم و فنون اختصاص داد و در اینکار با افراد کشور درس‌های علمی تعلیم داد. علاقه‌مندی شدید آن مرحوم بتحقیق و مطالعه طبق اصول



مطالعه نوشته‌های انتقادی این دانشمند نقاد بی‌اختیار ما را بیاد نقادان بزرگ اروپا امانال . ولتر و آگوستن تیری و گیز و غیره می‌اندازد بعبارة اخری اگر آب و خاک اروپا منقدینی نظیر مشارالیهام را پرورانده ، ایران عزیز ما هم دانشمند نقادی نظیر مرحوم علامه قزوینی را بار آورده و موجبات بسی افتخار و مباهات ایرانیان را از این حیث فراهم ساخته است .

نگارنده بر اثر علاقهٔ شابانی که بادبیات عمومی دارم با کتابهای محققین و خاور شناسان قرن اخیر امانال بلد که و کارل بروکلیمان آلمانی و نیکلسن انگلیسی سر و کار داشته و بسلیقهٔ آنان در سبک تحقیق تا حدی آشنا میباشم و با اینکه مشارالیهام از دانشمندان طرازاول یکصد سال اخیر اروپا بوده‌اند معذک در بعضی از موارد بقدری تحقیقات آنها را سطحی دیده‌ام که تصور میکنم شایسته مقام ارجمند علمیشان باشد و تنها چیزیکه مایهٔ افتناع نگارنده در این مورد گذشته این است که خیال میکنم شاید منابع و مواد لازم برای تحقیق در دسترسشان نبوده باشد ، و حال آنکه تحقیقات علامه قزوینی عاری از این نقیصه بوده و در مورد آنچه از او سؤال شده و یا خودش شخصاً خواسته اظهار نظر نماید چنان دامنه تحقیقات را وسیع گرفته و در عین حال بقدری در مطلب دقیق شده که درست نقطهٔ مقابل بعضی از تحقیقات مستشرقین مزبور قرار دارد . و بدون هیچگونه شك و تردیدی باید بگویم هیچ کتابی نبوده که در موضوع مورد نظر وی سطری در آن نوشته شده باشد و ایشان مطالعه نکرده باشند . مثلاً هر گاه صفحات ۲۴ و ۲۱۰ کتاب تاریخ ادبیات عرب را *Geschichte der arabischen - Literatur* نگارش کارل بروکلیمان آلمانی را مطالعه کنید خواهید دید که در فصول مربوط به امرؤالقیس اشعر شعرای عرب و ابن خلدون فیلسوف اجتماعی اسلام مجموعاً بیش از سه صفحه نوشته و تحقیقاتش کاملاً سطحی است و حال آنکه نویسندهٔ تاریخ ادبیات عرب بایستی در مورد امرؤالقیس گذشته از بیوگرافی و اشعار لافل بطور اجمال از سبک شعری و کیفیت و چگونگی منظومه‌ها و اشعار منسوب بدو سخن راند و نیز در مورد ابن خلدون پس از نگارش شرح حال مختصری هم از کیفیت و سبک تالیف تاریخ عمومی

بودن صفات ملوکوتی، ایران دوست هم میبود و در راه تأمین استقلال ایران در جنگ بین‌المللی اول دقیقه‌ئی از پای ننشست و حتی بادوات متبوعه خود در افتاد.

بایرانیان کمک‌های وافری کرد و از جمله در تهیه وسایل کار مرحوم قزوینی اقدام نمود؛ کتاب و کتابخانه در دسترس او قرار داد؛ از او حمایت کرد، در راهنمایی او فروگذار نکرد. مقالات تحقیقی وی را راجع به مسعود سعد سلمان بزبان انگلیسی ترجمه و نشر داد و تا زمانی که ریاست اوقاف کیپ را داشت علامه قزوینی هم با او کار میکرد و تصحیح و تحشیه و چاپ چندین کتاب ادبی و تاریخی شرقی از جمله تاریخ جهانگشای جوینی نتیجه زحمات مرحوم قزوینی در مدت معاشرت با براون بوده است. البته عوامل دیگری هم در پیشرفت آن مرحوم دخالت داشتند که شرح و تفصیلش در اینجا بطول میانجامد این است که فقط بذکر دو عامل مزبور اکتفا کردید.

علامه قزوینی بمنابه کانونی بود که علماء و دانشمندان دنیا که باحوال او آشنا بوده و با ادبیات و علوم اسلامی سر و کار داشتند او را بمنزله چراغ راهنمایی خود میدیدند. زیرا در قرن حاضر بندرت دیده شد که دانشمندی نظیر وی گذشته از صرف و نحو، ققه و اصول و کلام و حکمت، ادبیات فارسی و ادبیات عرب از حیث نظم و نثر، تفسیر قرآن، رجال شناسی، کتاب شناسی عام اخبار و سیر، تاریخ ایران، تاریخ اسلام، عروض و قافیه، معانی بیان، بدیع حساب و هندسه، طب قدیم، هیئت نجوم، بزمانهای فرانسه (۱) و آلمانی و انگلیسی و سریانی نیز آشنائی کامل داشته باشد و فی الواقع حق با همان اشخاصی بود که از کشورهای آلمان و فرانسه و انگلستان و افغانستان و هندوستان و مصر با او مکاتبه میکردند و در باره معصلات و مشکلات علوم اسلامی و ادبیات از او استفتاء میکردند و مرجع مسلم این رشته‌اش میدانستند. در نقدالنثر و نقدالشعر فارسی و عربی ید طولائی داشت و از میان نزرگان علم و ادب ایران بحافظ و مولوی و سعدی علاقه فراوانی داشت.

(۱) - زبان فرانسه را قبل از مسافرت اروپا در مدرسه سن لومی در تهران آموخته بود در صرف و نحو فرانسه اطلاعات وسیعی داشت بزبانهای آلمانی و انگلیسی و سریانی را در اروپا آموخت

جمعیت منتشر ساخت و پس از چندی که جمعیت مزبور بآلمان رخت بر بست و در آنجا تحت نظر جناب آقای تقی زاده مجله‌ئی بنام کاوه منتشر گردید در آن نیز مقالاتی در باره ایران می‌نگاشت:

مجله مزبور بقدری پر مغز و حاوی مطالب عمیق و گرانبھائی در موضوع ترویج علم و دانش و اخلاق و اصلاحات اجتماعی میباشد که بلا تردید در ردیف مهمترین مجلات آنروز دنیا قرار داشت. زیرا تمام آنهاییکه مقالاتی در آن مینوشتند از زبده‌ترین و فاضلترین و روشن‌فکرترین مردمان این کشور میبودند و بر هر ایرانی علاقه‌مند با اصلاحات واجب است که آن مقالات را مورد توجه دقیق قرار دهد تا او را در شاهرآه زندگی اجتماعی روشن و بصیر گرداند.

ضمناً از بیان این مطلب ناگزیر میباشم که گرچه قسمت اعظم از افراد فاضل و دانشمند کشور ما از نظر طول اقامت مرحوم قزوینی در اروپا از علو مقام علمی و ادبی او بی‌اطلاع مانده‌اند ولی بالعکس این امر بر محققین اروپائی که هم مشرب وی میباشند پوشیده نیست. و بدیهی است که عدم آشنائی کامل مردمان کشور ما با حوال این دانشمند جلیل‌القدر مانع بروز شخصیت علمی او در ایران نخواهد بود زیرا دنیا هرگز خدمات و زحمات دانشمندان جهان را فراموش نکرده است و اگرچه در میان قوم خود کتمان بوده‌اند معدک دیر باز و استعدادشان را واضح و آشکار ساخته است.

### اظهار نظر در باره ارزش کارهای علمی مرحوم علامه قزوینی

تمام خصائصی که در باره مرحوم علامه قزوینی ذکر کردم حقایقی است که از نظر معاصر بودن با این دانشمند بزرگوار و غور در نوشته‌های او برنگارنده معلوم و مسلم گردیده و در صحت آن تردید ندارم. اما از آنجائیکه تصمیم دارم در مورد رجال و دانشمندانی که در باره شرح احوال و خصایص و کارهای علمی و ادبی و شخصیت آنها تحقیق میکنیم با توجه به معیاری که در دست داریم ارزش و فضیلت آنها را در جهان دانش معین نمایم لذا در اینجا هم مختصری بدین معنی اشاره میکنم.

مرحوم علامه قزوینی نظر بعلوم مقام علمی و معنوی و شم و ذوق تحقیق ادبی

وی و مقام او در علم الاجتماع گفتگو نماید نه اینکه به بیان اجمالی شرح احوالشان اکتفا نماید.

و یا هرگاه کتاب تاریخ ادبیات عربی (Literary History of the Arabs) نکارش پرفسور نکلسن انگلیسی را مورد مطالعه قرار دهید مشاهده خواهید کرد که مثلاً در صفحه ۱۲۳ که در باره قرآن بحث مینماید بطوری شیوه اختصار پیش گرفته که کوئی موضوع قرآن را پست‌ترین موضوعات ادبیات عربی پنداشته است و حال آنکه قرآن از مهمترین موضوعات ادبیات عرب بوده و نویسنده تاریخ ادبیات عرب باید از احاطه سبک و اسلوب و جنبه فصاحت و بلاغت و حتی تأثیر قرآن در ادبیات عرب بحث کند و دامنه سخن را بسط دهد ولی بر عکس تحقیقات مرحوم علامه قزوینی منظور نیست و من باب مثال اگر مقدمه‌هایی که بر کتاب تاریخ جهانگشای جوینی و مرزبان نامه و یا تفسیر شیخ ابوالفتح رازی نوشته مطالعه نمائید خواهید دید که بقدرن دقت و استقضا و حتی امعان نظر بخرج داده که بهتر از آن نمیتوان نوشت.

مرحوم قزوینی دارای روحی حساس بود و در برابر اظهارات اشخاص بدون استدلال تسلیم نمی‌شد، این بود که فقط کسانی در محضر او صحبت می‌آوردند که حقیقه صاحب دانش و فضیلت بوده و در اینراه زحمات فراوانی کشیده بودند.

مرحوم قزوینی با سران عزیز علاقه فراوانی داشت و همواره آرزو می‌کرد که روزی بیاید که ایران هم در زمره ملل متمدنه عرص اندام نماید، وی شروع اصلاحات را از ترویج معارف و باسواد کردن مردم مدانست. و خوشترن هم سهم خود یک عمر در اینراه کوشش کرد و درس عملی داد. در موقعیکه روسیه تزاری در جنگ بین الملل اول خاک ایران را مورد تجاوزات خود قرار داده بود و تعداد زیادی از رجال کشور از جمله ثقه الاسلام را در تبریز اعدام کرد مرحوم قزوینی بنام دفاع از حقوق ایران و ایرانیان در جمعیت وطنپرستان ایرانی که در آن موقع عضویت بزرگوارانی امثال آقابان تقی زاده و یور داود و اشرفزاده و کاظمزاده ایرانشهر در باریس تشکیل یافته بود داخل شد و فعالیت آغاز کرد و مقالانی در مجله عالم اسلام می‌فرانسه بامضای

فضیلتشان با مرگشان از میان خواهد رفت زیرا علم و دانش مرد با مرگ او بزیر خاک مدفون خواهد شد اما اگر اثری باقی بگذارند همواره میزان سنجش درجه فضیلتشان خواهد بود. چنانکه امروز هم پس از گذشتن قرنهای متمادی ارزش و مقام علمی و ادبی و فضیلت فنا ناپذیر امثال ارسطو - رازی - ابن سینا - کانت، روسو و شاتوبریان، گوته، شیلر، سعدی و فردوسی را جز با مطالعه آثارشان بوسیله دیگری نمیتوان درک کرد. و هرگاه این شخصیت های بزرگ دنیا آثار پر مغزی از خود باقی نگذارده بودند هر آینه درک فضائل و علو مقام معنویشان برای ما امکان ناپذیر بود بنا بر این نتیجه چنین میشود که دسته اول پس از مرگشان در جهان دانش فضیلتی نخواهند داشت و حتی در طی مرور دهور جامعه بشریت آنها را از یاد خواهد برد چه بسا دانشمندان و محققین بزرگی وجود داشته اند که از نظر نداشتن اثر و یا از بین رفتن آثارشان بواسطه حوادث روزگار مجهول الهویه گردیده و با امروز غیر معروف بوده و دیگر برای بشر امکان ندارد که میزان معلومات و اطلاعات و فضائل آنها را دریابد.

۲ - دسته دوم دانشمندانی هستند که بسهم خود در تکمیل بنای کاخ دانش فعالیت کردند و مثل نقاشانی هستند که بساختن تابلوها و شاهکارهایی مبادرت کرده و آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذارده اند که همانها معیار درک کیفیت کارهای آنها میباشد.

دانشمندانی که هر بی جامعه بوده و افراد فاضل و لایقی بار میآورند و باتالیف و ترجمه و تحقیق، چراغ پر نوری از دانش و معرفت بدست افراد جامعه میدهند تا در جاده دشوار زندگی راهنمایان باشند از دسته دوم محسوب و فضیلتشان جاویدان خواهد بود.

۳ - دسته سوم نظیر معمارانی هستند که نقشه بنای جدیدی طرح نمیکند بلکه مشاهده مینمایند که مثلاً پایه های فلان بنای تاریخی مجلل باستانی در شرف انهدام میباشد اینست که همت خود را مصروف بر این میدارند که پایه های بنای مزبور را ترمیم نمایند. دانشمندانی که عمری بتصحیح و تحشیه کتبی که هنوز اهمیت و

و احاطه فراوانش در باره بسیاری از علوم و فنون بلا شك یکی از دانشمندان بزرگی است که قرن معاصر بوجود آورده است. اما باید فهمید که فضیلت ایشان نسبت بسایر دانشمندانی که مانند وی در بنای کاخ دانش مؤثر بوده اند تا چه حدود میباشد.

قبل از هر چیز باید در نظر داشت که دانشمندانی که با کاخ ناقص تمدن و دانش روبرو شده اند از سه طبقه خارج نیستند.

۱ - آنانکه فقط علم معماری کاخ دانش را دارند ولی در تمام عمر خشتی بر بنای ناقص آن نمی نهند.

۲ - اشخاصی که گذشته از علم معماری چند خشتی بر بنای نیمه تمام آن می نهند و بدینوسیله در تکمیل آن میکوشند.

۳ - کسانی که با علم معماری کاخ دانش مشاهده میکنند که خشتهای نخستینی که در پایه های این بنای عظیم نگار رفته در طی مرور دهور فرسوده شده و در شرف انهدام میباشد لذا نظر باینکه تخصص ترمیم آنرا در توانائی خود میبینند عمری بترمیم آنها مبادرت می ورزند.

در اینجا میخواهیم این نکته را نفهمیم که اولاً کدام يك از این دسته صاحب فضیلت جاویدانند و بر تری هر يك بر دیگری تا چه حد است و آنگاه ببینیم این دانشمند نامی ایران در ردیف کدام يك از طبقات که در کاخ دانش فعالیت کرده اند محسوب میگردد.

۱ - دسته اول که عالم معماری کاخ مزبور میباشند و در تکمیل بنای آن قدمی بر نمی دارند عیناً نظیر همان مجسمه سازانی هستند که صرفاً عالم بدین فن بوده و شاهکارهایی از خود باقی نمگذارند تا در نتیجه بعد ها ملاك تشخیص درجه فضیلتشان بر سایر همکارانشان گردد. و اشخاصی که مجمع کمالات و فضائل علمی و ادبی بوده و حتی جامع بسیاری از علوم و فنون میباشند ولی آثاری از خود باقی نمیگذارند که با مال دودی از دردهای جامعه را درمان نماید و یا مرهمی بر جراحات بدبختی آن نگذارد از همین دسته محسوب میشوند. اینگونه از دانشمندان

او گر چه برفت نام نیکش در لوح جهان بود مخلص (۱)

از وظایف حتمی و مسلم مصادر امور فرهنگی و فرزندان لایق این کشور میباشد که دستکاه تربیت کننده امثال قزوینی را تقویت نمایند و از تشویق تربیت شدگان و پیروان مکتب او باز ننشینند و در تهیه وسائل کار و طبع و نشر آثارشان بکوشند تا روز بروز بر تعداد آنها افزوده گشته نتایجش عاید نسل آینده کشور گردد.

---

۲ - آقای جلال الدین همائی استاد دوره دکترای ادبیات در دانشگاه تهران  
مِظومه‌ای در باره ماده تاریخ مرحوم قزوینی سروده اند که بیت فوق الذکر یکی از ابیات  
آن میباشد

مزیت خود را بر سایر کتب در جهان دانش و ادب از دست نداده‌اند میپردازند از دسته سوم محسوب میشوند و عقیده مندم که فضیلت ایندسته نیز پس از مرگشان مغلد و جاویدان خواهد بود. مثلاً وقتی که شما فلان کتاب درسی مورد احتیاج امروز مملکت ما را که فرضاً از دارو سازی و یا ادبیات و یا علوم دینی بحث میکند و در نتیجه يك عمر تفکر و تحقیق و بذل جان و مال و جوانی، صرف نظر کردن از آسایش و راحتی شبانه‌روزی، بدست دانشمندان و شعرا و محققینی امثال محمد بن زکریای رازی و خواجه شمس الدین حافظ و علامه حلی نوشته شده مورد مطالعه قرار میدهید و در هر صفحه‌ئی حداقل چهار پنج غلط املائی و با تحریفی بنظرتان میرسد که در نتیجه استنساخ‌های مکرر در طی قرن گذشته عارض گردیده و شما را که علاقه مند بدانها میباشید در راه تحصیل و مطالعه آنگونه کتب با اشکالات فراوانی مواجه میسازد آنوقت چقدر عصبانی خواهید شد؟ و در صورتیکه دانشمند صلاحیت داری عمر خود را صرف تصحیح اغلاط و تحشیه مطالب مهم و مفصل آن بنماید تا چه اندازه از او ممنون خواهید شد؟ آیا اگر حقیقه علاقه مند بعلم و فضیلت باشید مادام‌العمر تحصیلات خود را مرهون زحمات او نخواهید دانست؟

آری، عمل مرحوم علامه قزوینی در مدت یک‌عمر همین کار مهم و قابل ستایش بوده است که جز کسانی که با این گونه کتب سروکار دارند اهمیت آنرا درک نخواهند کرد. این است که نگارنده برای آن مرحوم فضیلت بسیاری قائلم زیرا آن دسته از کتبی که وی در مدت زندگی خود تصحیح و تحشیه نموده همانا از مهمترین آثار ادبی زبان فارسی و پایه‌های اساسی آن میباشند که در شرف انهدام بوده است و مایه افتخار و مباهات است که استاد بزرگواری نظیر وی توانسته است حتی المقدور در اینراه موفق و کامیاب گردد.

باری گرچه مرحوم قزوینی از میان ما رخت برست ولی نام او ابدالدهر زنده و جاویدان بوده و همواره فروغ خیال مثالیش در دلهای حماس تشنه علم پرتو افکن خواهد بود.



شخصیت علمی و ادبی

مرحوم علامه قزوینی

از نظر آقای تقی زاده

وفات نابهنگام و غیر منتظر علامه قزوینی بی مثال آقای میرزا محمد خان قزوینی برای عالم علم و ادب و معرفت و فضل و کمال چنان ضایعه عظیمی است که خارج از حیطه بیان اینجانب است.

آن مرحوم بلاشک و بدون ادنی مبالغه نه تنها در ایران عدیم‌النظیر بود بلکه بجز آن میتوان گفت در چند قرن اخیر چنان محقق در ممالک ما وجود نیامده بود و اگر سه یا چهار نفری از حیث وسعت علم و فضل و احاطه در ادب و تاریخ و کثرت محفوظات و مطالعات مبسوط و طویل و عربض در این چند قرن داشته‌ایم در عمق علم و تحقیقات دقیق و روح انتقادی و نهایت دقت و نقادی و سلیقه عالمانه تحقیق آن مرحوم بی مبالغه بی همتا بود و حتی بدون حقیر شمردن مقام علمی بعضی فضایل بزرگ عرب و ترک و هند که ستاره‌های درخشان علم و ادب در شصت هفتاد سال اخیر بوده و هستند کمان ندارم در مشرق زمین یعنی عالم اسلامی هم کسی بعلو مقام این بزرگترین علامه مشرق که آفتاب فروزان علم بود برسد.

وی بحق و بمعنی حقیقی و کامل کلمه افتخار این مملکت بلکه بزرگترین مایه فخر ایران و ایرانی بود، اگر بعضی که دور از ساحه علم و افاضه او بوده و افتخار گذاشتن سر تعظیم شاکردی در پای او نداشته‌اند این اظهارات مرا مانند مبالغات هر روزه جمعی خودستا بشمارند فقط باید گفت «کاش کنان که مقام فضل ترا نشناختند-رویت ای دستان بدیدندی- تا بجای ترنج در نظرت- بیخبر دستها بریدندی».



### حاج آقا بزرگ تهرانی      علامه قزوینی      آقای منزوی

این عکس در سال ۱۳۲۵ که حاج آقا بزرگ مؤلف کتاب بی نظیر الذریعه برای تحقیق در باره کتابهای خطی موجود از نجف به تهران آمد روزی که معزی الیه بمعیت فرزند خود آقای منزوی متصدی چاپ و نشر الذریعه برای ملاقات علامه قزوینی بمنزل آن مرحوم رفته بودند بوسیله یکی از حضار مجلس برداشته شده است .

این منظره ساده و قیافه جاذب مرحوم قزوینی برای کسانی که در سنوات اخیر از محضر علامه قزوینی استفاضه کرده اند بسیار مانوس است .

او را احیا کرده است .

از علوم قدیمه مانند حساب و هندسه و طب و نجوم بهره وافی داشت و از علوم جدیده نیز مایه کافی اندوخته بود زبان فرانسه را خوب میدانست و زبانهای انگلیسی و آلمانی بمیزان کافی آشنا بود زبان سریانی را در آلمان فرا گرفت . در فقه و اصول سالها تحصیل کرده بود لکن شاید در هیچ چیزی و هیچ مقوله و هیچ فضیلتی مزیت علامه قزوینی بپایه سلیقه تدقیق و اعتدال و تقید وی بدرستی اظهارات خود و احتراز از مبالغه و مسامحه در عدم خلط غث و سیمین و اطمینان کامل بلکه قطعی از صحت دقیق مطلب و روش انتقادی او نمیرسد و این طریقه انتقادی فوق العاده جدی و باعلاقه وی بجدی بود که گاهی در نظر مسامحه کاران افراطی و وسواسی تلقی میشد و آن را مته روی ارزن گذاشتن میشمردند لکن حقیقت آنست که فقط این طریقه باید ترویج شود و محفل علمی ایران بشدت محتاج این سلیقه است و از این حیث ما باید همیشه مدیون و مرهون آن دانشمند بزرگ باشیم و خواهیم بود که پیشرو و پیشوا و بلکه مؤسس این طریقه در ایران بود و قطعاً از طرف فضیلتی جوان مملکت پیروی خواهد شد .

دوست عالی مقام خودم از این جهان چشم بر بست و در ساعت ۱۰ عصر یعنی بعد از غروب روز جمعه ششم خرداد ۱۳۲۸ هجری شمسی که با سلیقه خود او باید گفت مطابق ۲۸ رجب سنه ۱۳۶۸ هجری قمری و ۲۷ ماه مه ۱۹۴۹ مسیحی ما را به جدائی ابدی خود دچار نمود خداوند او را غریق رحمت گرداناد و من در عزای او تسلیتی نمیبابم جز اینکه گویم

کاروان شهید رفت از پیش .      و آن ما رفته گیر و می اندیش  
از شمار نو چشم يك تن کم      وز شمار خرد هزاران بیش

برای بیان زندگی و شرح فضائل و مقامات آن یگانه آفاق مقالات مشبعی لازم است اینجانب بیش از چهل سال شرف سعادت آشنائی و دوستی و بهره‌مندی از خوان فضائل او را داشته‌ام و هر سوال و استفتائی داشتم بحضور ایشان عرضه میداشتم و فوراً جواب وافى و شافى کامل میدادند .

اینجانب بدون آنکه نسبت به مشتغلین در فنون دیگر نفیاً یا اثباتاً چیزی بگویم در مورد آن مرحوم با توجه کامل بمعنی حقیقی ادعائی که می‌کنم صریحاً می‌توانم بگویم که آن مرحوم تا آنجا که میدانم تنها کسی بود از ایرانیان که میتوان او را در محافل علمی مغرب زمین پهلوی علمای محقق بزرگ در فن مخصوص او گذاشته و باو افتخار کرد و این سخن برای حقیر سمردن قدر محققین نامدار خودمان نیست بلکه گمان می‌کنم خود آنها بی مضایقه این علو مقام آن اقیانوس فضل را تصدیق دارند .

این ضعیف که جز بضاعت مزجات مایه‌ای از علم و ادب ندارم شایستگی ثنا و قدر شناسی از آن علامه بی مثال کماینبغی ندارم و بر محققینی مانند آقایان دهخدا و فروزانفر و همائی و اقبال و بهمنیار و نظایر آقایان کثرالله امثالهم است که در باب مدارج علمی آن ابو ریحان و ابن خلدون عصر ما چنانکه سزاوار است حق سخن را ادا نمایند و اگر من چند سطرى مینویسم فقط از لحاظ ادای وظیفه دوستی صمیمی دیرین است و بس .

علامه قزوینی مخصوصاً در علوم عربیه مقام شامخ و احاطه عجیبی داشت در صرف رضی و در نحو ابن هشام عصر و در اخبار و سیرتالی ابن هشام و واقدی و بلاذری بوده تاریخ مغول را بحد کمال احیاء نمود و از ملل و نحل تاریخ فرقه اسمعلیه را تحقیق وافى کرد در اشعار عرب و عجم و ادبیات و اقوال آنها احاطه عظیم بی مثال داشت در لغت عرب ثانی اصمعی و تالی خلیل بن احمد و در رجال و انساب خلف الصدق بلاذری و سمعانی ، در معرفت کتب ابن الندیم عصر خود و محقق تر از حاجی خلیفه بوده بلکه او را در ردیف البرانکلیسی و بروکلمان آلمانی توان گذاشت و محقق تر از آنها در علم عروض مانند شمس قیس بود که کتاب



## تاریخ مرگ علامہ قزوینی

یادی از استاد بگذرد  
 دل برتن شکیب و توان جامه بردرد  
 علامه نبیل «محمد» که نام او  
 تا بود، بود هایه علم، آیت خرد  
 سر سوی خاک تیره فرو برد آنکسی  
 کاین خاکدان نظیر و همالش نپرورد  
 براوج فضل و همت و خلق عظیم او  
 سیمرخ و هم ما نتواند که بر پرد  
 دردا و اندها و دریفا و حسرتا  
 چرخ آنکجاش برد که بر کشت ناورد  
 آن خوان علم و فضل که بر ما گشاده بود  
 ایام در نوشت و دگر بر نکسترد  
 بسپرد سوی علم بهفتاد و چار سال  
 راهی که دیگریش بیک الف نسپرد  
 شمعی که روشنست ز نورش جهان علم  
 باور کجاتوان که خود اینگونه بفسرد  
 پژمرده گشت فضل زمرکش؛ چرا که گل  
 آنکه که دور ماند ز کلین بیژمرد  
 بی او بسوی خامه دگردست نگرود  
 هم چشم بر کتاب نخواهد که بشگرد  
 آن بوستان عشق و صفا تا که خشک شد  
 دیگر غزال ذوق تو «فرخ» کجا چرد؟  
 امروز بهر گفتن تاریخ مرگ او  
 طبعم بدون تعمیه ای ره نمی برد  
 صد سال بعد باز بگویند «مام دهر  
 کوتا دگر محمد قزوینی آورد»